

هنگامی که سلیمان بن عبدالله از لشکرکشی حسن بن زید اطلاع یافت برای مقابله با وی ارتشی به سرداری اسدبن جندان فرستاد تا با وی به مصاف بپردازد. سلیمان در شهر توحی از توابع ساری با حسن بن زید روبرو شد. در ابتدا سلیمان از میدان جنگ فرار کرد اما بعداً ارتش او برگشت و جنگ را ادامه داد. جنگ بشدت میان دو ارتش درگرفت تا جایی که بعضی از اصحاب حسن، به مخالفت برخاستند. با این حال جنگ به نفع حسن تمام شد و اصحاب وی پیروزمندانسه وارد ساری شدند و سلیمان از شهر فرار کرد و پس از آن که فهمید همه مردم دماوند، اسپهبد، بادوسیان، از شهرهای طبرستان با حسن بیعت کرده اند تصمیمش به جنگ با حسن بن زید سست گردید و ناچار شد که به استرآباد پناهنده شود. بدنبال این پیروزی بزرگ مردم لاریجان و قصدان از توابع طبرستان بیعت نمودند. حسن بن زید پس از فتح ساری و دیگر توابع آن، از هواداران خود درخواست کرد که به آمل برگردند زیرا که دیلمیان در جنگ با عباسیان به غنایم بزرگی دست یافته بودند و لازم بود که سهم خود را از آنها بگیرند!

شکست پس از پیروزی

سلیمان بن عبدالله، بعد از پیروزی بزرگ ارتش حسن بن زید (داعی) به ساری برگشت تا خود را برای جنگ آماده سازد. از طرفی به شهرچمنورفت تا از اقدامات سلیمان آگاه شود. این دو در چمنو بهم رسیدند و جنگ سختی درگرفت و بسیاری از طرفداران حسن کشته شدند این بود که داعی فرار کرده، به آمل رفت. اما بدنبال آن سپهبد قارن بن شهریار با سلیمان بن عبدالله متحد شده برای دستیابی به حسن به آمل آمدند تا او را دستگیر نمایند ولی داعی از آنجا نیز فرار کرده و به چالوس پناهنده شد و در نتیجه عباسیان دوباره به شهر آمل هجوم آورده و آن را به تصرف خود درآوردند.

محمد بن طاهر حکمران عباسی، خبر این پیروزی را در نامه ای به المستعین بالله در بغداد نوشت و او را از شکست ارتش حسن بن زید و استرداد آمل مطلع ساخت. مردم شهر از کار خود پشیمان گشتند و دوباره بیعت خود را با حسن تجدید نمودند.

ارسال کمک

از طرف دیگر مردم دیلم و گیلان پس از شنیدن گزارشات جنگی به کمک داعی شتافتند و با اعزام قشونی سلیمان و سپهبد را که در شهر بایدشت پناهنده بودند تعقیب کردند. دو قشون دوباره به جنگ پرداختند و جنگ سختی درگرفت در این جنگ علویان پیروز شدند و قشون عباسی شکست خورد و جعفر بن شهریار و عده ای از یارانش کشته شدند این پیروزی جرأت بیشتری به حسن و اطرافیانش داد که دوباره به شهر آمل برگردند. حسن مدتی در آمل ماند و از آنجا نمایندگان خود را به اطراف گسیل داشت.

توطئه سلیمان

سلیمان بن عبدالله پس از آنکه فرار کرد، خود را به خراسان رساند و با جمع آوری قشونی خود را برای مقابله با داعی آماده ساخت.

حسن غافل از اینکه سلیمان در فکر توطئه دیگری است قشون خود را دستور استراحت داد تا کمی از خستگی جنگ آرام گیرند. در نتیجه این دستور همه دیلمیان با اطمینان خاطر به شهرهای خود برگشتند. بنابراین طبیعی بود که حسن عده کافی برای جنگ در اختیار نداشت. ناگهان سلیمان از طرف ساری به قشون حسن هجوم برد این بود که داعی ناچار شد که آمل را ترک گوید و به چالوس بیاید و در چالوس شنید که رئیس دیلمیان وفات یافته است. با این حال از اتباع وی ۴۰۰ نفر دوباره با داعی بیعت کرده و همگی از راه دریا به چمنو آمدند که با سلیمان به جنگ بپردازند. جنگ دوباره شروع شد سلیمان فرار کرد و همه اموال خانواده اش را باقی گذاشت.

حسن با پیروزی به ساری برگشت و زن سلیمان را با عدالت اخلاقی که از صفات بارز وی بود سوار مرکبی کرد و به شهر گرگان فرستاد تا به شوهرش بپیوندد اما اموال و ثروت سلیمان را میان افراد قشون تقسیم کرد. طبری مورخ معروف می نویسد که سلیمان بن عبدالله خود بخود شکست خورد زیرا احساس کرد که طاهریان (محمد بن طاهر) تشیع را پذیرفته اند.

بد همین دلیل ، هنگامی که حسن به طبرستان آمد سلیمان از کرده خود پشیمان شد و تشیع خود را اظهار نمود و در مدحش این اشعار را سرود :

شنیده‌ام که سربازان حسن بن زید روی بسوی ما می‌آوردند و می‌خواهند که کارهای ما را اصلاح کنند . ای گروه طاهریان اگر گفته‌ها و اخبار رسیده راست باشد پس وای بر من و بر همه طاهریان با که چگونه بدبخت شدیم اما من در میان شیعیان هنگامی که سرگذشت خود را مطالعه می‌کنم من در سردسته این شیفتگان قرار گرفته‌ام .
آیا عذر و معذرت در پیش رسول خدا پذیرفته است ؟ هنگامی که خونهای خاندان فاطمه بر علیه ما شهادت دهند ؟

بدنبال این پیروزی بزرگ سپهد فارون بن شهریار ، با دوسببان را واسطه قرار داد تا حسن بن زید داعی از تقصیر او در گذرد و او را عفو کند . حسن نیز همچون دیگر بزرگواران آل محمد (ص) او را بخشید و باین ترتیب همه مخالفان حکومت علوی نابود شدند و طبرستان جملگی زیر نفوذ حکومت علویان درآمد . حسن از این بلای فتح شده نمایندگان خود را برای بیعت گرفتن به رضای آل محمد اعزام نمود .

متن بیعت نامه حکومت علوی

متن ذکر شده در ذیل ، پیمان نامه ای است که حسن بن زید بر اساس آن مردم شهرستانها را به بیعت فرا می‌خواند و این خود سند بسیار ارزنده و زیبایی است که بر حکومت عدل علوی گویا می‌باشد .

ماصلاح دیدیم که عمل کردن تورا برای عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر و آنچه از امیرمؤمنان و مولای متقیان علی بن ابیطالب در باره اصول دین و فروع آن نقل شده

متن اشعار :

تريد نالتحسینا الاميرينا	نبئت خيل ابن زيدا قبلت حسنا
فالو يليلي ولجمع الطاهرينا	يا قوم ان كانت الانبياء صادقه
اكون من بينهم رأس الموالينا	اما انا فاذا اصطفت كاتئينا
اذا احتسب تربتهم دماء الفاطميا	فالعذر عند رسول الله منسبط

۱- کامل ابن اثیر ج ۷ ص ۴۲

است ، بازایبیم ، و این که برتری علی (ع) را بر همه امت اظهار کنیم و آنها را از قول به جبر و تشبیه و مکابره و عناد با موحدین که قائل به توحید و عدل می‌باشند ، نهی نمائیم و آنها را دستور دهیم که *بسم الله الرحمن الرحيم* را بلند گفته و در نماز صبح ، قنوت بگیرند و با پنج تکبیر به مرده مسلمان ، نماز گزارند و مسح کردن به خفین (کفشها) را ترک گفته و جمله *حی علی خیر العمل* را در اذان و اقامه اضافه نمایند* هرکس از دستور ماسرپیچی نماید ، از ما نبوده و هرکه ما را تهید نماید ، خود ، عذر ما را در مبارزه پذیرفته است^۱.

فتوحات دیگر حسن بن زید

فتوحات دیگر حسن بن زید

حسن بن زید ، پس از تسلط بر طبرستان و اخراج حاکم عباسی آن (سلیمان) خواست که ری را بجهت اهمیت و موقعیت آن فتح کند . لذا با یک حرکت شجاعانه ، ری را فتح کرد و فرماندارش محمد بن علی بن ظاهر^۲ را اخراج و یکی از خویشاوندان محمد بن جعفر را که از سادات علوی بود به حکومت آنجا گماشت^۳.

بسم الله الرحمن الرحيم

لقدراءینا ان ناخذ عملک بالعمل بکتاب الله و سنته "تبیسه" و ما صح من امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابیطالب فی اصول الدین و فروعه و اظهار تفضیله علی جمیع الامه و نهنهام اشد النهی عن القول بالجبر و التشبیه و مکابره الموحدیین القائلین و بالعدل و التوکید و نامرهم بالجبر فی قول "بسم الله الرحمن الرحيم" و بالقنوت فی صلوات الفجر و خمسه تکبیره علی المیت و ترک المسح علی الخفین و بالحاق حی علی خیر العمل "فی الاذان و الاقامه" و من خالف امرنا فلیس منا و قضی عندنا من اندرنا ."

* آوردن جمله "حی علی خیر العمل" در اذان و اقامه علاوه بر شیعه ، از طریق خود برداران اهل سنت نیز وارد شده است . از این عمر و ابی امامه بن سهل بن حنیف ، نقل شده است که آنها بعد از جمله "حی علی الفلاح" جمله "حی علی خیر العمل" را می‌گویند . برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به سیره حلبی و الحلی ابن حزم به نقل از المختصر النافع ص ۵۲ "مترجمان"

۱- تاریخ طبرستان و مازندران تألیف برعش ص ۲۰۵

۲- تاریخ طبرستان ، مازندران ص ۲۰۵

۳- البدائ و النهایه ج ۱۱ ص ۶

۴- مروج الذهب ج ۴ ص ۱۵۳ و تاریخ سنی الارض ص ۱۷۰

المستعین بالله خلیفه عباسی پس از شنیدن سقوط ری سردارش وصیف ترکی را همراه مشاور خود، اسماعیل بن فرات با جمعی به همدان فرستاد تا در آنجا اقامت گزینند و ناظر به اعمال حسن بن زید باشند. محمد بن جعفر نماینده زیدی پس از ورودش به ری کارهای خلاف اخلاقی، مرتکب شد که نفرت مردم را برانگیخت. محمد بن طاهر حکمران خراسان، از وضع ری اطلاع یافت و در نتیجه از فرصت استفاده کرده، قشونی را به سرداری محمد بن سیکال برادر شاه بن میکال^۱ فرستاد تا بر حکومت محمد بن جعفر پایان دهد. ارتش عباسی در نزدیکی ری با محمد بن جعفر، به جنگ پرداختند که در نتیجه محمد بن جعفر اسیر شد و ری سقوط کرد.^۲ حسن بن زید هم‌نیکه از سقوط ری آگاه شد قشونی را به سرگردگی شخصی بنام واجن از اهالی لاز*^۳ به مصاف عباسیان فرستاد. دوقشون به جنگ پرداختند و محمد بن میکال به قتل رسید و دوباره ری به تصرف حسن بن زید درآمد. اما این دفعه حسن یکی از علویان را همراه ادریس بن موسی بن عبدالله (یکی از خویشان خود) حکمران ری ساخت که به دعوت آل محمد بپردازد.

این سید علوی با محمد بن طاهر به جنگ پرداخت و او را مجبور به فرار کرد. محمد بن طاهر وارد قزوین و از آنجا به بغداد رفت. بدین ترتیب سید علوی دوباره به ری آمد تا به تنظیم امور بپردازد. اما محمد بن طاهر ارتش خود را دوباره مجهز ساخت و با علویان جنگ را ادامه داد و در نتیجه علوی و ادریس و چهل نفر دیگر اسیر شدند و محمد بن طاهر این پیروزی را به خلیفه تبریک گفت.^۴

خروج حسین بن محمد در کوفه

در عهد حسن بن زید، سال ۲۵۱ هجری حسین بن محمد (ابن حمزه بن عبدالله بن حسن بن علی بن حسن بن علی بن ابیطالب) در کوفه بر ضد عباسیان قیام کرد. این بود که المستعین بالله بد والی بغداد دستور داد که قشونی را به فرماندهی مزاحم بن خاقان^۵ ترتیب دهد تا با زیدیان بجنگد، زیرا که سید علوی قبلاً فرماندار کوفه احمد بن نصر خزاعی

را از کوفه بیرون کرده و عده ای از اصحاب وی را نیز کشته بود. مزاحم بن خاقان به کوفه آمد و با سید علوی در نزدیکی کوفه جنگ را آغاز کرد و پیروزمندانه وارد کوفه شد. اسامی مردم کوفه او را سنگباران کردند و با وی به مخالفت پرداختند. مزاحم برای انتقام گرفتن از مردم کوفه، بازار آنرا آتش زد و به خانه سید علوی هجوم برد. علوی از کوفه فرار کرد ولی هشام بن ابی دلف عجلی او را دنبال کرد. سردار عباسی پیروزی خود را در کوفه به خلیفه المعتمد نوشت اما خلیفه به او دستور داد که به وی ملحق شود.^۶

سید علوی دوباره در کربلا دعوت خود را علنی ساخت. وی دسته‌ای از اصحاب یحیی بن عمر را که متواری بودند به دور خود جمع کرد و قیام نمود. هشام بن ابی دلف بد مقابله با علوی پرداخت و عده ای از اصحاب وی را کشت. علوی دوباره به کوفه فرار کرد، اما این دفعه مردم کوفه به وی اعتنایی نکردند زیرا که قبلاً با معتمد خلیفه عباسی بیعت کرده بودند. این بود که دیگر خاموش شد و نهضت وی پایان پذیرفت. هشام بدنیال ایمن پیروزی به بغداد بازگشت و در جستجوی خانه‌های زیدیان، کتابهای زیادی از حسن بن زید را پیدا کرد. معتمد دستور داد که همه این کتابها را با خود به سامراء انتقال دهند.^۷ این جریانها بیانگر این واقعیت است که همه قیامهای زیدیان در طول آن سالها، الهام گرفته از قیام حسن بن زید در طبرستان بود.

شورش در طبرستان

شگفت آور است که پس از پیروزی حسن بن زید در طبرستان و تشکیل دولت علوی در آن ولایات، خود او نیز با طفیان و شورش هواداران قبلی خود روبرو شد. زیرا هنگامی که حسن بن زید می‌خواست، حکومت اسلامی را در طبرستان گسترش دهد، با شورش یکی از سادات علوی حسین بن احمد کوکبی مواجه شد. این شخص با نیروهای هوادار خود به قزوین، ابهر و زنجان مسلط شد و به همراه یکی دیگر از سادات علوی، ابراهیم بن محمد بر ضد هر دو حکومت یعنی عباسی و علوی قیام کردند و در نتیجه طاهر بن عبدالله حاکم خراسان به جنگ این سادات برخاست که در نتیجه ابراهیم در قزوین کشته و حسن بن احمد کوکبی به طبرستان فرار کرد و در آنجا به چنگ حسن بن زید افتاد و کشته شد و

۱- کامل ابن اثیر ج ۷ ص ۵۳

۲- کامل ابن اثیر ج ۷ ص ۵۷

۱- تجارب الامم ابن مسکویه ج ۶ ص ۵۷۴

۲- مروج الذهب ج ۴ ص ۱۵۳

* لازم از قصیبات قهستان است در نزدیکی خراسان واقع بود. سرزمینهای خلافت

شرقی ص ۳۹۳

۴- مروج الذهب ج ۴ ص ۱۵۴

باین ترتیب حکومت علوی از ش روی خلاص شد!

ویژگیهای حسن بن زید

حسن بن زید در میان سادات علوی به شجاعت و تواضع و گذشت معروف بود و از این جهت است که شاعران ، اشعار زیادی در مدح وی سروده اند :

روزی شاعری نابینائی وی را با قصیده ای که مطلعش با این مصراع آغاز می شد مدح گفت :
 الله فرد وابن زید فرد . خدا تنها و ابن زید نیز تنها است . حسن از این جمله مبالغه آمیز و درحد شرک غضبناک گردید و معترضانه پاسخ داد که چرا چنین نگفتی :

الله فرد وابن زید عبید : خدا تنها است و ابن زید بنده اوست^۱ . آنگاه دستور داد که شاعر را از مجلس بیرون کنند ، اما شاعر دوباره برگشت و اشعاری در عذر خواهی سرود و گفت :

من کسی هستم که زبان او در شعرش عصیان می کند ، وای بسا که زبان عاقلی او را از طغیانش نجات داده باشد . با وجود این عذر خواهی ، حسن بن زید او را بخشید ولی از وی اعراض کرد . جالب است که بدانیم حسن بن زید از قریحه شاعری برخوردار بود . روزی شاعری او را چنین توصیف کرد :

لانقل بشری ولیکن بشریان عزه الداعسی وسوم المهرجان

حسن بن زید فوراً^۲ به او اعتراض کرد و چنین پاسخ داد :

غرة الداعی ویوم المهرجان لانقل بشری ولیکن بشریان

فتوحات دیگر حسن بن زید از آنجا آغاز می شود که وی بعد از پیروزی در طبرستان ، قشون مجهزی را برای تصرف شهر گرگان روانه کرد و آنها پس از یک جنگ طولانی آن شهر را

۱- سرالسلمه العلویه ص ۵۱

۲- تاریخ طبرستان و مازندران ص ۲۰۷

متن اشعار :

انا ما عصاه لسانه فی بیته ولر بما ضراللبیت لسانه
 همینی کفرت اما راثیتم کافرا^۳ بیتجاه من طغیاسه ایمانه

به نصر ف خود درآوردند! باین ترتیب دامنه حکومت حسن بن زید از حدود طبرستان فراتر رفت ناصر اطروش یکی از امامان زیدی در مدح حسن بن زید در این باره چنین سرود است : زمانی که ابن زید با همراهان خود راه می رود انگار که آسمانها دور ستاره درخشانی می چرخند . وای بر حال قومی که حق او را پایمال کرده اند و خوشا بحال آنهایی که او در میان آنها می درخشند .

خلافت معتز

تا اواخر خلافت المعتز بالله هنوز حکومت طبرستان به دست حسن بن زید باقی بود . معتز در همان سال ، مفلح سردار خود را به طبرستان فرستاد تا با حسن بجنگد . مفلح با حسن جنگید و بروی غلبه کرد و خانه حسن را آتش زد و موسی بن بغار با سپاهی از مردم در طبرستان باقی گذاشت و خود بازگشت (۲۵۵ هجری) . در همین زمان المعتز بالله بدرود حیات گفت و پسرش المهتدی بجای پدر نشست . به امر خلیفه ، مفلح سردار عباسی به ری و موسی بن بغار از طبرستان به طرف سامرا حرکت کردند . حسن بن زید از این حرکت استفاده کرده ، دو باره به طبرستان برگشت و دیگر بار حکومت علوی را برقرار کرد . او علاوه بر طبرستان به دامغان رفت و آنجا را ضمیمه قلمرو خود ساخت و تا سال ۲۵۷ در آن سامان باقی بود و خلاصه ، بجز خراسان همه ولایات طبرستان تحت حکومت علوی بودند^۴

حکومت صفاریان .

در سال ۶۰-۲۵۹ یعقوب صفاری با آرمان ناسیونالیستی و حفظ اسم خلیفه برای خود ، حکومت خراسان را به دست گرفت . در ابتدا ، اگرچه المهتدی او را برای سرکوبی انقلاب علوی^۵ اعزام کرده بود ، اما هنگامی که از قدرت و نفوذ یعقوب لیث اطلاع یافت از تصمیم خود نادم گردید . یعقوب صفاری وقتی که حکومت خود را در خراسان محکم ساخت برای جنگ با حسن بن زید آماده شد زیرا وی مدعی بود که حسن بن زید ، عبدالله سجری

۱- مروج الذهب ج ۴ ص ۱۵۳ والعبر والبثداء والخبر ج ۴ ص ۱۰

متن اشعار :

کان ابن زید حین یحدو یقومه یدور السماء حول انجم ازهر
 فیا بوس قوم صیحتهم خیولہ ویا نعم قوم نالهم جوده الغمر

۲- کامل ابن اثیر ج ۷ ص ۸۲

۳- دائرة المعارف الاسلامیه " (ماده حسن بن زید)

را که با یعقوب لیث بجهت حکومت برسجستان* رقابت شدیدی داشت و به زید ملحق شده بود) به او تسلیم نکرده است. این بود که یعقوب اصرار داشت که باید حسن بن زید، عبدالله سجری را تحویل دهد و حسن از این درخواست سرباز می‌زد. چنین می‌نماید که این درخواست یعقوب بجهت خارج ساختن طبرستان از حیطة نفوذ ظاهریان صورت گرفته باشد. این بهانه سبب گردید تا یعقوب سپاه مجهزی را بسوی ساری به حرکت درآورد. در همین زمان حسن العقیقی، یکی از پسرعموهای حسن بن زید که حاکم ساری بود از آنجا فرار کرده به شهر آمل که حسن در آنجا زندگی می‌کرد، وارد شد. در نتیجه یعقوب برای تعقیب حسن به آمل آمد تا حسن را دستگیر کند، ولیکن ریزش بارانهای شدید او را از دسترسی به هدف خود بازداشت و از این جهت نتوانست که به او دست یابد^۳ و پشیمان به شهر کیجور بازگشت.

یعقوب، دوسال مالیات شهر را گرفت و ابراهیم بن مسلم خراسانی را حکمران چالوس و رویان قرار داد. اما مردم شهر واکنش نشان دادند و او را کشتند. این عمل حسن انتقام جویی یعقوب را برانگیخت تا به مردم حمله برده خانه‌های آنها را ویران سازد. آنگاه به شهر نامل آمد و شهر را آتش زد^۴.

در سال ۲۶۱ هجری حسن بن زید و برادرش محمد بن زید مردم کلاردشت وعده‌ای از اهالی دیلم را جمع کردند و بعقوب را از آنجا بیرون راندند و خود در آمل مستقر شد. اما بعد دیلمیان پیمان خود را شکستند و از دور او پراکنده شدند. از این رو ابتدا حسن آنان را نصیحت کرد اما وقتی بی‌تفاوتشان دید، آنان را تنبیه کرد. در سال ۲۶۶ هـ. حسن بن زید با حسن العقیقی حکمران سابق ساری جنگید زیرا برضد او طغیان کرده و مردم را به بیعت خود فرا خوانده ادعا می‌کرد که حسن بن زید را اسیر کرده است. عده‌ای از مردم نیز سخن او را باور و با وی بیعت کردند. حسن در برابر این طغیان سکوت نکرد و با یک بسیج عمومی او را کشت و در قبرستان یهودیان ساری دفن نمود^۴.

*

۱- تاریخ طبری ج ۹ ص ۵۰۸

۲- همان مدرک

۳- سرالسلسله " العلویه ص ۲۷ و تاریخ طبری ج ۹ ص ۵۵۲

۴- فهرست ابن الندیم ص ۲۷۴

بدنبال این پیروزی اوضاع سیاسی آرام شد و حسن در آمل استقرار یافت و برادرش را نیز به حکومت گرگان فرستاد اما بعد از مدتی به علت یک مرض ناگهانی در روز شنبه ۳۰ رجب سال ۲۷۰ هـ از دنیا رفت.

مدت حکومت وی ۲۰ سال بود و با اینکه مردی شجاع بود اما زیدیه به امامت وی معتقد نبودند زیرا که حائز شرایط امامت (علم و زهد، سیاست) نبود. وی صاحب مؤلفات چندی است که از آن جمله است.

کتاب الجامع در فقه و کتاب الحجة در امامت.

۵۰۸ - تاریخ طبری ج ۹ ص ۵۰۸
 همان مدرک
 سرالسلسله " العلویه ص ۲۷ و تاریخ طبری ج ۹ ص ۵۵۲
 فهرست ابن الندیم ص ۲۷۴

حکومت داعی صغیر (محمد بن زید) در طبرستان

داعی کبیر حسن بن زید پسری نداشت که بعد از وفات پدر جانشین وی شود بلکه چند دختر داشت که بعد از مرگ پدر با عموی خود، معمد بن زید حاکم گرگان، بیعت نمودند. در این هنگام یکی از علویان بنام ابوالحسن احمد بن محمد داداد حسن بن زید از مرگ داعی کبیر استفاده کرد و سر به شورش نهاد. او مردم را به بیعت خود دعوت کرد و در نتیجه عده ای از جمله اسپهبد طبرستان که از وی طرفداری می کرد^۱ دور او جمع شدند و بدین ترتیب وی بر طبرستان تسلط یافت و اموال داعی و خزانه وی را تصرف نمود هنگامی که محمد بن زید از ناجرای احمد بن محمد اطلاع یافت، از راه آمل به ساری آمد و با ابوالحسن و طرفدارانش به ستیز پرداخت که در نتیجه ابوالحسن فرار کرد و به چالوس رفت. از این رو داعی صغیر دوباره آمل را به قلمرو حکومت زیدیه برگردانید. محمد رقیب خود، ابوالحسن را تعقیب کرد و او را در ساری گرفت و همه اموالی را که از شخص خود و مردم به غارت رفته بود از او بازگرفت و او را به شهر خوجک و از آنجا به آمل تبعید کرده سپس به علمای شهر و دیگر مردم ابلاغ کرد که بیایند و اموال غارت شده خود را بازستانند. وی پس از آن که همه اموال مردم را بازگردانید، طبرستان را دوباره به حکومت خود ملحق کرد. داعی صغیر محمد بن زید، شخصی فاضل و شجاع بود که در ادب، شعر و تاریخ شهرت داشت.^۲ اما در این میان اوضاع سیاسی طبرستان هنوز آرام نبود زیرا مردی بنام اذکونکین قائم مقام قزوین، به سال ۲۷۱ هجری با چهار هزار سوار، عازم ری شد و قصد داشت که با داعی صغیر مصادف دهد. محمد وقتی که خبر وی را شنید آماده جنگ شد و با عده زیادی از دیلمیان و مردم طبرستان و دسته ای از خراسانیان به مقابله با دشمن پرداخت و در نتیجه قشون وی پراکنده شده و اذکونکین پیروز گردید و وارد ری شد و نمایندگان خود را به اطراف فرستاد.^۳ از طرفی عباسیان که از هر فرصتی برای براندازی و ریشه کنی حکومت علویان استفاده می کردند، یکی از پاهای بنام رافع بن هرثمه را در خراسان با قشون مجهز آماده ساختند تا برای همیشه به حکومت علویان پایان دهند.

۱- تاریخ طبرستان و مازندران ص ۲۱۰

۲- الاعلام زرکلی ج ۶ ص ۳۶۶

۳- کامل ابن اثیر ج ۷ ص ۱۳۹

هنگامی که داعی صغیر از قصد عباسیان آگاه شد، آمل را ترک کرد و به شهر کجور پناه برد.^۱ از آنجائی که محمد بن زید از نیرویی قوی برای مقابله با عباسیان برخوردار نبود به دیلم فرار کرد تا نیرویی فراهم کرده به مبارزه با عباسیان بپردازد. از این رو اهالی کلاردشت را به کمک خود طلبید؛ زیرا آنان با محمد بن زید از پیش آشنائی داشتند و بدین ترتیب محمد همراه یاران خود به چالوس آمد و نماینده رافع بن هرثمه را به قتل رساند. در تاریخ چنین آمده است که ابتدا اسپهبد رستم و سپهبد بادوسبیان که هر دو از یاران محمد بودند با وی اختلاف پیدا کرده او را از راه دریا محاصره نمودند، از این جهت محمد مجبور شد که به کوه واژ فرار کرده مخفی شود در همین هنگام جستان حکمران دیلم پسر رهسوان^۲ به رافع وعده داده بود که در هر حال محمد بن زید را ساعت نکند. آنگاه رافع هجوم آورد و اموال آن دیار را غارت کرد و به طالقان رفت. رافع برای مقابله با داعی صغیر از طالقان به قزوین و از آنجا راهی چالوس شد. اما سپهبد رستم و محمد بن هارون که از طرف رافع برای جنگ با داعی صغیر ماموریت داشتند او را از این کار منع کردند و در نتیجه رافع به شهر نائل و از آنجا وارد آمل شد.

خلافت معتضد

در این موقع، معتضد بجای الموفق به خلافت نشست و رافع بن هرثمه را عزل کرد و بجایش عمرو بن لیث را تعیین نمود.^۳ اما این فعل و انفعال باعث گردید تا رافع سر به طغیان بردارد و بنا بر این خلیفه برای سرکوبی او قشونی را به فرماندهی بکر بن عبدالعزیزین دلف به مقابله با رافع فرستاد که در نتیجه رافع شکست خورده به خراسان گریخت. از این جهت بکر با داعی صغیر متحد شد، تا رافع را از پای در آورند و او را به چالوس و رویان^{*} فرستادند.

رافع با اراده ای محکم و سرسختانه در برابر دولت عباسی ایستاد و از سپهبد رستم که در طبرستان حکمروایی می کرد کمک طلبید. او اکنون در میان دو نیروی قوی، قرار گرفته بود^۴ از یک طرف محمد بن زید با همه اطرافیان خود و از طرف دیگر عمرو بن لیث با پشتیبانی

۱- تاریخ ادبیات ادوارد براون ص ۱۹

۲- تاریخ طبرستان تالیف مرعش ص ۲۱۰

۳- البدایته والنهایه " ابن کثیر ج ۱۱ ص ۶۶

* رویان نام شهری در نزدیکی کلار و کجور در طبرستان می باشد. سرزمینهای خلافت شرقی

تشریح ص ۳۹۹

۴- مروج الذهب ج ۴ ص ۱۵۳

حکومت مرکزی؛ همین که رافع از سرسختی و دشمنی عباسیان اطلاع یافت، چاره را در آن دید که به سادات علوی بپیوندد. از این جهت اعلام پیشمائی کرد و با محمدبن زید بیعت نمود و ارتشی آماده ساخت که نیشابور را از دست عمر بن لیث درآورد. او با یک حمله شهر را تصرف کرد و بنام محمدبن زید خطبه خواند.

پس از این پیروزی، رافع بن هرثمه از محمدبن زید خواست که وی را حاکم گرگان نماید مشروط بر اینکه هرگز متعرض داعی صغیر نشود، داعی نیز با این تقاضا موافقت کرد! پس از مدتی رافع شنید که حاکم ری وفات کرده است این بود که عازم آن شهر گردید و آنرا تصرف نمود و بعد از چندی دوباره به گرگان بازگشت. بدنیال این کار داعی وی را عتاب کرده و دوباره باهم درافتادند. رافع از آنجا به ساری رفته از اسپهبد رستم طلب کمک کرد تا باداعی صغیر بجنگد. اما نزول بارانهای شدید مانع اوشد و در نتیجه جنگ را واگذاشته اعلام وفاداری کرد. آنگاه رافع به استرآباد رفت و تدبیری اندیشید که با حیلای سپهبد رستم را از پای درآورد. لذا به او اطلاع داد که پس از این دیگر میان او و داعی صغیر هیچگونه پیمانی وجود ندارد و او می تواند همانند سابق با او همکاری کرده با داعی صغیر جنگ نمایند. سپهبد رستم از این فکر استقبال کرد و او را به گرمی در استرآباد استقبال نمود. اما همه این کارها خدعه ای بیش نبود چرا که رافع دستور داد که سپهبد رستم را بگیرند و به کوهستان تبعیدش کنند. سپس همه اموال او را مصادره کرد و حکومت استرآباد را به یکی از پیروان خود، ابونصر طبری واگذار کرد. این ترفند رافع بدان سبب بود که جلوی هرگونه اتحاد و اتفاق میان عمرولیت و سپهبد را بگیرد. (۲۸۲ هجری) داعی صغیر از این اقدام رافع خوش آمد و لذا همه مخارج و نفقه قشون را مشروط بر اینکه اولاً رافع پرچم سفید زبیده را برافراشته کند و از مردم گرگان و کوهستان برای او بیعت بگیرد، ثانیاً سهم او را از اموال مصادره شده سپهبد رستم بفرستد، پرداخت کند. پس از پیروزی داعی صغیر همراه محمدبن وهسوان و علی بن سرخاب به آمل برگشت. اما پس از برگشتن میان او و علی بن سرخاب اختلافی که ناشی از زمانهای دور بود، بروز کرد. این اختلاف سبب شد که آن دو به جنگ بپردازند. نتیجه جنگ پراکنده شدن طرفداران هر دو رهبر

و بخصوص اطرافیان علی بن سرخاب بود. از این رو علی بن سرخاب مجبور شد که به آمل رفته و از آنجا به شهر تالیکورجان پناهنده شود. آنگاه در میان مردم شایع گردید که علی بن سرخاب سر از اطاعت محمدبن زید، بیرون برده است. اما او این شایعه را تکذیب کرده ولی از همکاری باداعی صغیر خودداری کرد، سپس به ساری آمده و آن شهر را تصرف کرد.

از طرف دیگر رافع بن هرثمه از داعی صغیر استدعا کرد که وی را در مصاف با عمرو بن لیث یاری کند. داعی نیز درخواست را پذیرفت و برای یاری رافع به گرگان رفت. اما عمین که او از طبرستان بیرون رفت مردم به عمرولیث تمایل و بیعت کردند و این نشان می دهد که قدرت داعی در طبرستان رو به ضعف بوده است.

پایان کار رافع

هنگامی که رافع از حرکت عمرو باخبر شد روی به خوارزم نهاد ولی متأسفانه اهالی خوارزم او را گرفته به قتل رساندند و سرش را پیش عمرولیث فرستادند، او هم آنرا پیش خلیفه فرستاد تا رضایت وی را جلب نماید!

با وجود اینکه به ظاهر طبرستان از دست داعی صغیر بیرون رفته بود اما هنوز مردم طبرستان و گیلان از داعی صغیر بیعت می کردند. از طرف دیگر استقلال دولت سامانی و بروز جنگ میان اسماعیل سامانی و عمرولیث و سرانجام سقوط صفاریان و اسارت عمرو سبب گردید که داعی از دست یکی از دشمنان خود خلاصی یابد و با فراغ خاطر تبلیغ و دعوت خود بپردازد و موافقت روسا و حکمرانان شهرها را جلب نماید. از این رو محمدبن زید قشونی را برای تصرف خراسان گسیل داشت که از آنجا به ماوراءالنهر برود، بدان گمان که اسماعیل سامانی مانع ورود او به سجستان خواهد شد.^۱

اما بزودی معلوم شد که اسماعیل سامانی طمع حکومت خراسان را دارد و لذا از داعی درخواست کرد که به طبرستان برگردد و خراسان را به او که از طرف خلیفه نمایندگی دارد واگذار نماید. اما داعی از این خواهش سرباز زد، لذا اسماعیل قشونی را به سرکردگی محمدبن هارون برای سرکوبی داعی صغیر فرستاد.^۲

۱- مروج الذهب ج ۴ ص ۱۵۳

۲- تاریخ طبرستان ص ۲۱۳

۳- تاریخ طبرستان ص ۲۱۳

۱- تاریخ طبرستان و مازندران ص ۲۱۳

۲- کامل ابن اثیر ج ۷ ص ۱۶۶

۳- کامل ابن اثیر ج ۷ ص ۱۶

از بررسی تاریخ چنین معلوم می‌شود که خود اسماعیل سامانی، فکر تصرف طبرستان و پایان دادن به حکومت زیدیه را در دل داشت. بنابراین برای مقابله با داغی صغیر قشونی را آماده ساخت. این دو در دروازه گرگان بهم رسیدند! داعی صغیر در این جنگ شکست خورد و قشونش پراکنده شدند و خود در اثر ضربات شدیدی که به او رسیده بود کشته شد. او به سال ۲۸۷ هجری پس از ۱۷ سال حکومت بر طبرستان کشته شد اما اسماعیل سامانی پسرش را احترام کرده آزاد ساخت که به بخارا رفته زندگی خود را ادامه دهد! قشون سامانی سرش را بریده همراه پسرش ابی‌الحسین زیدبن محمد به مرو پیش اسماعیل سامانی فرستاد. جسد شریف ابن‌سید علوی بزرگوار در گرگان نزد قبر محمد دیباج (محمد بن جعفر صادق (ع)) مدفون است و باین ترتیب حکومت علویان پایان یافت. محمد بن زید سیدی فاضل، ادیب، شجاع و شاعر بود^۱ و با مردم با اخلاق و حسن معاشرت رفتار میکرد. گویند که روزی دو نفر متخاصم که نام یکی معاویه و دیگری علی بود، برای رفع خصومت پیش وی آمدند. محمد (داعی صغیر) گفت: حکم میان شما خیلی روشن است. معاویه گفت ای امیر، اسم ما شما را مشتبه نسازد زیرا که پدر من از شیعیان بود، مرا معاویه نامیده که با هموطنان سنتی خود مدارا کرده باشد و پدر او (متخاصم دیگر) یکی از نواب و دشمنان اهل بیت بود و اسم پسرش را علی نهاد که از خصومت شما در امان باشد. محمد خندید و بهر دوی آنها نیکی کرد!

محمد مردی سخی، کریم، خیر خواه بود و در میان مردم محبوبیتی عجیب داشت اما شرایط سیاسی و جوتلیفاتی سبب گردید که طبرستان از دست آنها رفته حکومت علویان پایان یابد. بعد از آن طبرستان به قلمرو حکومت سامانیان درآمد. تا آنکه دوباره یکی از امامان زیدی ناصر الاطروش آنها را از دست آنها بازگرفت.

نتیجه خضوع مردم طبرستان بر زیدیه این بوده که حکومت علویان، نخستین حکومت علوی را در آن منطقه تشکیل دهد. حکومتی که مبانی اسلام و تعالیم آئین حنیف آن را که همان عمل به قرآن و سنت پیامبر و امر به معروف و نهی از منکر می‌باشد در آن سرزمین پیاده کرده و طبرستان را مرکز حکومت اسلامی قرار دهد.

۱- الوافی بالوفیات ج ۳ ص ۸۱ والاعلام ج ۶ ص ۲۶۶

۲- الوافی بالوفیات ج ۳ ص ۸۱

۳- کامل ابن اثیر ج ۷ ص ۱۶۶

۴- البدایه و النهایه ج ۱۱ ص ۸۳

فرمانروایان زیدی با مردم طبرستان با عدل و انصاف رفتار می‌کردند و از هرگونه ظلم و جور و ستم پرهیز می‌نمودند و این امتیازی بود که آنها را از ستمگران عباسی جدا می‌ساخت. این بود که مردم طبرستان به راحتی همراه با میل و رغبت، اطاعت حکومت علوی را پذیرفتند. از تاریخ درخشان حکومت علوی می‌توان دو نتیجه سیاسی و مذهبی گرفت:

الف - زیدیه توانست با سیاست عادلانه خود، علیرغم حکومت عباسیان، دعوت زیدی را در طبرستان بسط دهد.

ب - مردم طبرستان راحتی زندگی و آسایش و نیز رهایی از بیدادگری ستم عباسیان را در پرتو دادگری حکومت علویان دریابند.

فصل هفتم

تشکیل حکومت علوی در یمن

یمن در دوره خلافت عباسی

کشور یمن از نخستین روزها، دارای تمدنی درخشان و تاریخی طولانی بوده است. در این سرزمین باستانی‌ترین دولت‌های عرب همچون: معینی‌ها و سبائیه‌ها و حمیریه‌ها شکل یافته است و این موضوع بیانگر آن است که این سرزمین، مهد تمدن‌های درخشان بوده؛ تمدنی که در شکل‌گیری سایر سرزمین‌های جزیره العرب و خارج آن تأثیر بسزایی داشته است. موقعیت جغرافیائی و طبیعی یمن که در کنار دریای احمر قرار گرفته، در ظهور تمدن درخشان این سرزمین و آمیخته شدن آن با دیگر تمدن‌های وارداتی، عاملی موثر بوده است. این کشور از نظر کشاورزی و بعضی صنایع دستی و حرفه‌ای، از ابتدا معروف می‌باشد. جاحظ می‌گوید: "از ویژگی‌های یمن ساختن شمشیر و پافتن برد یمنی و داشتن میمون وزرافه است^۱. در مثل معروف است که گویند: اگر شمشیر از سرب هندی با ساخت و صیقل و جلای یمنی همراه باشد، از بهترین شمشیرهای دنیا است^۲.

مردم یمن پس از ظهور اسلام بزودی اسلام را پذیرفتند، و در طول دو قرن اول و دوم از طرف خلفا اداره می‌شد^۳. در عهد خلفای راشدین عده زیادی از اصحاب و در راس آنها معاذین جبل بر یمن حکومت کردند. همچنین تعداد فرمانروایان یمن در دوره بنی‌امیه به دو حاکم رسیده است^۴. سسحاق اولین خلیفه عباسی، عموی خود داود بن علی (ابن عبدالله بن العباس) را حاکم ولایت مکه و یمن ساخت^۵. داود بن علی نیز شخصی بنام عمر بن عبداللحمید را فرماندار یمن کرد. او کارهای زیادی در یمن انجام داد و از جمله مسجد

۱- لطائف المعارف ثعالبی ص ۱۶۶

۲- همان مدارک

۳- الیمن و حضاره العربیه ص ۸۸

۴- الیمن و حضاره العربیه ص ۹۲

۵- انباء الزمن ص ۱۸

جامع صنعاء را تعمیر کرد و برای آن درب گذاشت، زیرا قبلاً درب نداشت^۱. پس از آن، خلیفه شخص دیگری بنام محمد بن عبدالله را حاکم یمن کرد که آل مجذوم را آتش زد^۲. پس از سسحاق، ابوجعفر منصور (۱۴۴ هـ)، عبدالله بن ربیع حارشی سپس معن بن زائده شیبانی را حاکم یمن کرد^۳. معن مردی شایسته نبود، از این جهت دست به کارهای زشتی زد، و از جمله اینکه دستور داد که شهر معافر را خراب کرده، مردم آن را که تقریباً ۲۰۰۰ نفر بودند به قتل برسانند. همچنین دستور داد که همه طبق رسوم بنی‌عباس سیاه بپوشند تا به این وسیله بیعت مردم یمن تضمین شود. سپس به عراق رفته پسرش زائده بن معن را بجای خود گذاشت. خلفای بنی‌عباس همانند خلفای بنی‌امیه عادت داشتند که با حکومت خلیفه جدید، همه عمال خلیفه قدیم را تعویض کنند تا بدین وسیله حکومت خود را تثبیت نمایند. از این جهت وقتی که مهدی عباسی به خلافت رسید منصور بن یزید بن منصور بن یزید بن منصور را حکمران یمن قرار داد، اما او باین انتصاب راضی نشد، لذا خلیفه وی را عزل کرد و بجایش عبدالله بن سلیمان ربیعی را تعیین نمود^۴. گاهی اتفاق می‌افتاد که خلیفه، عمال خود را سریع عوض می‌کرد تا مبادا حاکمی در منطقه نفوذ کند. این بود که هارون الرشید ابتدا مصعب بن ثابت بن زبیر را حاکم یمن قرار داد اما هنگامی که نفوذ بر مکینا فزونی یافت وی را عزل کرده محمد بن برمک را حاکم یمن نمود. این حاکم جدید، یمن را آباد ساخته به مردم آن خدمت کرد. او درصنعا پلی ساخت که بنام پل برمکی معروف است، با وجود این نتوانست تهامه را نگه دارد، زیرا که از اطاعت وی خارج شده بود. از این جهت هارون، او را عزل کرد و بجایش حماد دبریری رانصب کرد. حماد بر خلاف محمد بن برمک با یمنیان بدر رفتاری کرد وعده زیادی از مردم را کشت تا بدینوسیله بتواند آنها را ترسانده، مطیع خود کند. مردم از دست وی به هارون الرشید شکایت بردند ولی او به خواست آنها توجهی نکرد. بدنیال این اختناق، هیصم بن عبدالمجید با کمک عده‌ای از مردم یمن برضد حماد قیام کرد؛ حماد از هارون کمک خواست تا حرکت را متوقف کند، هارون درخواست او را با فرستادن ده هزار سردار جنگی از عراق و خراسان اجابت کرد و در نتیجه ابراهیم برادر هیصم از حماد حاکم یمن امان خواست

۱- بلوغ الرام فی شرح مسک الختتام ص ۱۶

۲- همان مدرک ص ۱۷ (عده‌ای از بومان یمن)

۳- انباء الزمن ص ۱۷

۴- تاریخ طبری ج ۸ ص ۱۶۳

وحمادوی را امان داد هیصم از تهامه فرار کرد اما حمادوی را گرفته و پیش هارون فرستاد هارون دستور داد که وی را بکشند و طرفدارانش را زندانی کنند.^۱ آنها همچنان در زندان بودند تا آنکه هارون از دنیا رفت و امین بجای وی نشست و جماد را که قبلاً برکنار شده بود مجدداً به حکومت یمن برگزید.

مامون وقتی که بر برادرش امین پیروز شد، حماد را از یمن فراخواند و یزید بن جریر (بن زید بن خالد بن عبدالله القسری) را بجای او نماند، اما بعد بجهت بی‌لیاقتی عزل شده، عمر بن ابراهیم (بن واقد بن محمد بن زید بن عبدالله بن عمر بن الخطاب) به جای وی منصوب شد. عمر بن ابراهیم، حاکم قبلی را گرفته و زندانی ساخت و خود به عراق آمد و قاسم بن اسماعیل را به جای خود نشانید. مامون نیز همانند اجساد خود، همان سیاست تغییر عمال را دنبال کرد، آنچنانکه این امر باعث شد که هرج و مرج و سستی در کارها پدید آید.^۲

در این دوره از حکومت مامون، کوفه مرکز انقلاب زیدی ها بود و محمد بن ابراهیم طباطبا مبلغان خود را به اطراف جهان می‌فرستاد و از جمله ابراهیم بن موسی را روانه یمن کرد. او در یمن مدتی حکومت کرد، تا آنکه ابن طباطبا از دنیا رفت. هر روز شوکت زیدیه بیشتر شکوفا می‌شد تا آنجا که حکومت آنها خطری بزرگ برای حکومت مامون بشمار می‌آمد و لذا مامون ناچار شد قشونی برای تصرف یمن بفرستد. در این جنگ ابراهیم فرار کرد و مامون دوباره بر یمن تسلط یافت^۳ و حمدویه بن علی بن عیسی بن ماهان را حاکم یمن ساخت.^۴ اما حمدویه خواست که خود حاکم مطلق یمن گردیده حکومت آنجا را از دست بنی عباس بیرون آورد ناگزیر مامون برای سرکوبی وی قشونی بسرگردگی عیسی بن یزید جلودی^۵ را روانه یمن کرد. در این جنگ، ابن ماهان که از پشتیبانی ۱۰ هزار جنگجو برخوردار بود شکست خورده و زندانی گشت. پس از این پیروزی جلودی به عراق رفت و حصن بن نهال را نماینده خود در یمن قرار داد.

- ۱- بلوغ الرام برگ ۱۸
- ۲- قره العیون برگ ۲۴
- ۳- العبر، ابن خلدون ص ۱۳۴
- ۴- تاریخ طبری ج ۸ ص ۵۳۵
- ۵- بلوغ الرام برگ ۱۹

در سال ۲۰۲ هجری محمد بن زیاد (از نواده های ابن زیاد) با گروهی از مردم یمن پیش مامون رفتند و نظر وی را جلب کردند تا حکومت را به محمد بن زیاد واگذار کند و در مقابل او هم یمن را از تسلط علویان در امان بدارد. مامون این پیشنهاد را پذیرفت و کار عمده یمن را به عهده محمد بن زیاد سپرد. این مرد ابتدا تهامه را فتح کرد و شهر زبید را بنا کرد و غلام خود، جعفر را والی آن شهر نمود. او حضرموت* را به دست آورد و دیار کندة^۱ را تصرف کرد و آنچنان پیشرفت نمود که مردم او را یکی از تبعه (پادشاهان قدیمی یمن) به حساب آوردند!

یمن همچنان در دست بنی عباس بود تا آنکه در سال ۲۷۰ ه. قرامطه بر یمن تسلط یافتند و در اثر فتنه آنها مردم یمن به چند دسته و مذهب تقسیم شدند: کوههای یمن در دست شیعیان و دیگر شهرهای آن تحت تسلط سنی‌ها درآمد. در سال ۲۸۲ ه دوباره قرامطه ظهور کرده امنیت یمن و مغرب و حجاز را به خطر انداختند.^۲ از آن سال به بعد علی بن الحسین معروف به خفتم حاکم صنعا شد، و هم او بود که نظام بنی عباس را بهم زد، استقلال یمن را تأمین کرد.

از متون تاریخی چنین استنباط می‌شود که آشفتگی اوضاع سیاسی و اقتصادی یمن که در اثر تعویض مکرر حکام و عدم استقرار امنیت بود سبب گردید تا سردم به سادات علوی و زیدیان پناه آورند و یمن سالیان دراز در تسلط علویان بماند.

آغاز حکومت زیدی در یمن

در فصل پیش اشاره شد که یمن تابع خلافت عباسی بود تا آنکه بعضی از والیان یمن مخالفت خود را با مرکز خلافت آشکار کردند و دم از استقلال زدند و این سبب شد که کشور اسلامی تجزیه گردیده، به کشورهای کوچکی تبدیل گردد^۳ و بدنبال این جریان‌ات و آشوبها و حوادث در یمن شروع شد، تا آنجا که بعضی از قبایل با بعضی دیگر به جنگ پرداختند و

- * حضر موت، یکی از شهرهای معروف یمن می‌باشد و شهر "سبأ" در آن دیار واقع شده است. الاعلاق النفیسه، ص ۱۱۰ "مترجمان"
- * دیارکنده، قسمتی از سرزمین یمن است که قبیله معروف کنده در آن دیار سکنی داشتند الاعلاق النفیسه ص ۲۶۳ "مترجمان"
- ۱- ابن خلدون، العبر ص ۱۳۴
 - ۲- انباء الزمن ص ۲۴
 - ۳- الیمن و حضاره العرب ص ۹۴

مردم مجبور شدند که برای تأمین امنیت و عدالت از یحیی بن الحسین یکی از امامان زیدی (۲۸۰ هـ) دعوت نمایند که به یمن آمده حکومت علوی را پی ریزی کند.

یحیی بن الحسین، یکی از ائمه زیدی و نوه قاسم بن ابراهیم طباطبایا است. او در مصر به نفع برادرش محمد بن ابراهیم طباطبایا دعوت می‌کرد و در نتیجه توانست بیعت مردم حجاز و یمن را برای او بگیرد. پس از قتل ابن طباطبایا، محمد بن القاسم که به زهد و علم معروف بود به سند* فرار کرده^۱ و در آنجا مستقر شد تا آن که در سال ۲۴۵ هجری بدرود حیات گفت و از او پسری بنام حسین که همچون پدر عالم و راهب بود، به جای ماند. در سال ۲۴۵ هجری پس حسین بدنیا آمد و در حضانت پدر و عموهایش در حجاز تربیت یافت و از آنجا که جد و پدرش عالم و فقیه بودند از علم و تقوی و فضیلت همراه با شجاعت و مردانگی برخوردار شد^۲. یحیی که از کثرت زهد لباس پشمی (صوف) به تن می‌کرد، خود رهبری جهاد را به عهده گرفت^۳. او در ایام المعتضد به سال ۲۸۰ هجری در صعده یمن خروج کرد. در آن سالها یمن در اثر هرج و مرج و آشوبهای داخلی که نتیجه جنگ قبیلگی مردم یمن بود، به رهبری شجاع نیاز داشت تا بتواند اوضاع را آرام کرده، امنیت و عدالت را باز گرداند. از این جهت بود که ابوالعتاهیه مدحجی همدانی از یحیی بن الحسین دعوت کرد که به یمن تشریف آورده، زمام امورا به دست گیرد. یحیی از این دعوت استقبال کرد و از مدینه رهسپار یمن شد^۴.

۹ بروکلیمان (Berokmant) در تاریخ ملت‌های اسلامی (ج ۱ ص ۱۷۱) چنین می‌نویسد: یحیی ابتدا خیال داشت که به طبرستان رفته، دعوت زیدیه را دنبال کند، اما پس از آنکه دید محمد بن زید در طبرستان نفوذ دارد و با وجود او نمی‌تواند کاری از پیش ببرد تصمیم گرفت که به شهرهای جنوبی جزیره العرب رهسپار شود و به هرج و مرج و آشوب پایان دهد.

* قسمتهای شرقی ایران و پاکستان را "سند" گویند. العلاقات النفیسه ص ۱۱۱ "مترجمان"

۱- ابن خلدون العیر ص ۱۳۵

۲- الاعلام، زرکلی ج ۹ ص ۱۷۱

۳- عمده الطالب ص ۱۶۶

۴- زرکلی الاعلام ج ۹ ص ۱۷۱

به روایت دیگر، یحیی قبل از آنکه به یمن برود عازم طبرستان گشت و در شهر آمل مقیم شد و خواست که از شیعیان آنجا کمک گرفته و قیام کند، ولی حسن بن هشام وزیر محمد بن زید به وی نوشت که فعالیت های شما در طبرستان باعث می‌شود که روابط شما با پسرعمویان تیره شود. این بود که به یمن آمده حکومت زیدی را گسترش داد^۱.

تثبیت حکومت الهادی در یمن

یحیی الهادی حکومت خود را به سال ۲۸۰ هجری تشکیل داد، زیدیان چنین روایت می‌کنند که پیامبر اسلام از ظهور وی خیر داده است. پیامبر (ص) درحالی که با دستش به یمن اشاره می‌کرد، فرمود: در این ناحیه از یمن مردی از فرزندان من به اسم یحیی ظهور خواهد کرد که امر به معروف و نهی از منکر می‌کند و خداوند به دست او دین حق را احیا و باطل را نابود خواهد کرد^۲. الهادی، نخستین داعی مذهب زیدی در یمن است. با اینکه در اثر دعوت علویان، مذهب زیدی^۳ در مناطق کوهستانی انتشار یافت، ولی در دیگر مناطق یمن، مردم پیرو مذهب شافعی بودند.

انتشار مذهب زیدی در یمن

الهادی پس از آنکه در صعده یمن استقرار یافت، عمال خود را برای تبلیغ مذهب زیدی به اطراف گسیل داشت و در اندک مدتی مناطق صعده و صنعا و همه اطراف آنها را تصرف کرد و دعوت زیدی را انتشار داد.

در صنعا مرکز یمن، بنی‌یعفر که از طرف بنی عباس نمایندگی داشتند، حکومت را به دست گرفتند و در ایام اسعد بن یعفر بود که قرامطه بر یمن تسلط یافتند^۴. با ورود الهادی به صنعا حکومت از دست اسعد بن یعفر خارج شد اما مردم یمن از الهادی

۱- سرالسلسله العلویه ص ۱۷ و عمده الطالب ص ۱۶۶

۲- عمده الاکیاس برگ ۶۷

۳- الحور العین ص ۱۹۶

۴- قره العیون برگ ۲۹

شهر صعده بیايد! و از آنجا به حجاز و بعد موطن اصلی خود، رس وارد شود. پس از خروج الهادی، یمن دوباره دچار آشوب شد و هرج و مرج و اضطراب بر آنجا حاکم گشت. به سال ۲۸۳ هجری میان قبایل دوشهر " صعده " و خولان " فتنه عظیمی درگرفت که در اثر آن عده ای نابود شدند و اموالی به غارت رفت. این بود که مگوم، پشیمان شده و از الهادی درخواست کردند که دوباره بسوی آنها، بازگردد. چنین می نماید که نیاز مردم بد آرامش و پایان دادن به هرج و مرج سبب گردید تا سجدداً از الهادی دعوت نمایند. از این رو وقتی که الهادی به یمن بازگشت، از وی استقبال عظیمی کردند تا آنجا که او مردم را به جهاد دعوت کرد و مردم بی چون و چرا دعوت او را پذیرفتند. لذا او توانست عده ای از قبایل خولان را گرد خود جمع آورد و به نجران برود. او به آرامی وارد نجران شد و مردم را دستور داد که فتنه و عداوت را ترک گویند و دستورات شریعت را گردن نهند و از منکرات آن بپرهیزند. از این جهت گروه زیادی از مردم با وی بیعت کردند و او به قریه هجر آمد و در آنجا چند روزی اقامت گزید سپس به صعده برگشت و بانصارای نجران طبق قواعد اسلامی، حکم جزیه را مقرر کرد.

الهادی در سال ۲۸۵ هجری به شهر " برط " یکی از شهرهای یمن لشکر کشید و با مردم آنجا مصاد داد، تا آنکه بیعت کردند. پس از سه روز اقامت از آنجا بازگشت و از جانب خود عبدالعزیز بن مروان (یکی از مردم نجران) را به نمایندگی خود برگزید. الهادی، به عدل و فقه و علم معروف بود. او خودش مستقیماً به امور مردم رسیدگی می کرد. مدت ۳ سال در مکه خطبه بنام وی خوانده شد. و سکه بنامش مضروب گشت. الهادی به گذشت و عفو و تسامح معروف بود.

کارهای مهم الهادی در یمن

الهادی پس از آنکه پایه های حکومت خود را مستحکم ساخت، صنعا را مرکز حکومت خود قرار داد و به دعوت مذهب زیدی پرداخت. با این حال حکومت وی همیشه مورد تهدید

۱- صعده، شهرکی در نزدیکی صنعا است (البلدان یعقوبی ص ۳۱۷)

۲- ابن خلدون العبر ص ۱۳۵

۳- الحدائق الوردیه ج ۲ برگ ۲۳۱

۴- انباء الزمن ص ۲۵

۵- الحدائق الوردیه ص ج ۲ برگ ۲۳۷

۶- تاریخ الیمن ص ۲۱

قرار می گرفت تا آنجا که علی بن فضل قرمطی رهبر فرقه ای از شیعه اسماعیلی باطنی، بر بعضی از شهرهای یمن مدیخره (قلعه ای محکم در اطراف عدن) تسلط یافته صنعا را تهدید می کرد. الهادی با قرامطه بد جنگ پرداخت اما بر اثر کثرت دشمن شکست خورد و شهر صنعا را از دست داد.

پس از پیروزی قرامطه، الهادی قشونی را بسرکردگی پسرش قاسم برای جنگ با قرامطه فرستاد. قاسم با سپاه علی بن فضل قرمطی جنگیده، آنها را در سال ۲۹۷ هجری از صنعا بیرون کرد. پس از این شکست دوباره، قرامطه، با پسر الهادی، مرتضی در شهر صفار جنگ کرده و آن شهر را به تصرف درآوردند. مرتضی به پدرش که در صنعا اقامت داشت پناه برد و از مردم شهر خواست که وی را یاری دهند تا فتنه قرامطه را دفع کند. اما مردم او را کمک نکردند و در نتیجه مجبور شد که به شهر صعده پناهنده شود.

اسعد بن یعفر که قبلاً از طرف بنی عباس بر صعده حکومت می کرد از این فرصت (جنگ میان قرامطه وزیدیه) استفاده کرد و دوباره به صعده بازگشت و حکومت را از سرگرفت. جمیری می گوید: در این فرصت احمد بن عبدالله بن محمد بن عباد به عراق آمد تا از معتضد خلیفه عباسی بر ضد یحیی بن الحسین علوی قشون طلب کند. اما با حسرت خاطر دریافت که معتضد از دنیا رفته و مردم به المکتفی بالله بیعت کرده اند. در نتیجه، قصد خود را با وی در میان گذاشت و المکتفی قشونی را برای سرکوبی یحیی بن الحسین با او فرستاد. در این میان از ابن مزاحم والی حرمین (مکه و مدینه) نامه ای رسید یعنی بر اینکه یحیی بن الحسین علوی از صنعا خارج شده حکومت را ترک گفته است. این بود که خلیفه از تصمیم خود منصرف شده مرد یمنی را با حسرت و پشیمانی بازگردانید.

پایان حکومت الهادی

الهادی پس از شکست پسرش مرتضی از صنعا خارج شد و به صعده آمد و ترک حکومت گفت. چندان مدتی در آن شهر نمانده بود که مریض شده، (۱۱ ذی الحجه) سال ۲۹۸ هجری،

۱- الحدائق الوردیه ج ۲ برگ ۲۳۵

۲- قره العیون برگ ۳۸

۳- الحورالعین ص ۱۹۶

بسن ۷۸ سالگی از دنیا رفت^۱ و در مسجد جامع شهر مدفون گشت .
بعد از مرگ یحیی بن الحسین ، فرزندان وی کار پدر را دنبال کرده دعوت زیدی را گسترش دادند^۲.

روایت شده است ، هنگامی که ناصرالاطروش از امامان زیدی خبر وفات یحیی بن الحسین را در کوه شنید بشدت گریست . فرمود امروز رکن اسلام نابود شد . گویند که الهادی شاعر^۳ بوده و قصیده‌ای سروده است :

عزت و کرامت (مرد) نیست جز استقامت کردن در میدان جنگ هنگامی که
شمیرهای درخشان در آنجا ، برق زند و آیا ملک و سلطنت جز عزت و امر و غنای طبع
چیز دیگری است ؟ و بهترین شما کسی است که خوبیها و سرشتهای پاک او را مهذب کند
و کسیکه هنوز زنده است و یکمرتبه انتقام می‌گیرد و آنکه در حالات مختلف بیدار و آگاه است
و در صحنه زندگی " افکار " خود را آشکارا گفته و هنگام فرصتها دنبال هدفهای خود
می‌رود .

یحیی علاوه بر شعر و ادب ، در فقه و حدیث و زهد و عبادت نیز معروف بوده و صاحب
تالیفاتی بوده است ، از جمله :

- ۱- کتاب جامع الفقه والاحکام
- ۲- المنتخب و الثاقب
- ۳- حسن المعرفه
- ۴- الفنون فی الفقه
- ۵- کتاب التوجیه و المستر شد .

۱- سرالسلسله العلویه البخاری ص ۱۷ و عمده الطالب ص ۱۶۶

۲- تاریخ الشعوب ص ۱۶۶

۳- المجدی فی النسب ، برگ ۲۵
متن اشعار :

فما لفظ الا الصبر فی ما حوته الوغی	اذا برقت فیها السیوف اللوامع
هل الطلک الا العزوالامروالغناء	وافضلکم من هذبته الطبايع
ومن لم یزل یحیی وینقم تاره	ومن هوفی الحالات یقظان حاجع
یقلب بطن الراي منه لظهره	ویمضی اذا ما امکنته المقاطع

۶- الرد علی اهل الزیغ

۷- الرد علی الحنفیه

۸- اصول الدین و آلافاق

۹- اثبات النبوه

۱۰- اثبات الوصیه^۱

وی همانطور که در فقه صاحب تالیف است ، در حدیث نیز صاحب مشی خاصی بوده که
به الهادیه معروف می‌باشد^۲.

الهادی وقتی که ۱۹ ساله بود ، چندین جلد کتاب در حدیث تالیف کرد . ابوبکر بن یعقوب
عالم ری می‌گوید : وقتی که در زندان یحیی بن الحسین را ملاقات کردم چنان تصور کردم
که کسی را مثل این مرد (یحیی بن الحسین) که جامع اصول اصحاب باشد سراغ ندارم و
اکنون اصرار دارم که با او در فقه مباحثه و مجادله کنم^۳.

حکومت فرزندان یحیی

پس از مرگ یحیی ، حکومت را پسرش ابوالقاسم محمد مرتضی که همراه پدرش به یمن آمده
بود به عهده گرفت ، اما حکومت وی چندان طولی نکشید و معزول گردید و بسال ۳۲۵
هجری وفات کرد^۱.

بعد از او برادرش امام احمد الناصرالدین الله به حکومت نشست . وی بسال ۳۵۱
هجری امامت زیدیه را به عهده گرفت . او همراه پدرش یحیی در جنگ با قرامطه شرکت
داشت و شجاعت وی در آن جهاد برهمگان روشن شده بود . او مانند پدرش دعوت زیدیه
را در یمن گسترش داد و قشونی آماده ساخت و در عدن با قرامطه جنگید .

امام احمد مانند اجداد خود ، صاحب فضائل نفسانی و علم و تقوی بود و مدت
۴ سال در یمن حکومت کرد و به سال ۳۲۴ هجری از دنیا رحلت فرمود . بعد از وفات

۱- فہرست ابن ندیم ص ۲۷۴

۲- ارشاد الادیب ج ۵ ص ۱۷۷

۳- الحدائق الوردیہ ج ۲ برگ ۲۲۸

۴- عمده الطالب ص ۱۶۶

امام احمد، حکومت به دست فرزندان او افتاد و آنها بمدت ۱۳۰ سال در یمن حکومت کردند.

بعد از آنها حکومت یمن همچنان به دست امامان زیدی بود تا اینکه در سال ۱۹۶۰ میلادی با کودتائی که به وسیله عبدالرحمن آلاریانی و به تحریک جمال عبدالناصر علیه امام یحیی انجام گرفته بود به حکومت زیدی پایان داده شد.

فصل هشتم

اصول عقاید و فرقه‌های شیعه زیدی

نام گذاری شیعه زیدی

فرقه زیدی، یکی از فرقه‌های متعدد مذهب شیعه مانند اشاعشری‌ها، اسماعیلی‌ها و کیسانی‌ها می‌باشد. شیعیان در آغاز اسلام وحدت نظر داشتند و هیچگونه اختلافی وجود نداشت و همه به رهبری و امامت علی معتقد بودند و به شایستگی علی (ع) برپست خلافت اسلامی بعد از رسول خدا، بجهت سابقه اسلامی و مجاهدت در راه پیشرفت آن و علم و تقوای زاید الوصف او که از ویژگیهای رهبری و امامت می‌باشد، سخت اعتقاد داشته و معتقدند که هرگز انشعاب و تجزیه و تفرقه‌ای میان طوایف متعدد این مذهب، حتی بعد از مرگ حضرت علی (ع) و بیعت امام حسن و اختلاف آن حضرت با معاویه و صلح با او و کناره‌گیری ظاهری امام، بوجود نیامده است. شیعه بدین عقیده سخت پای بند است.

تنها بعد از شهادت حسین (ع) بود که طوایف شیعه در شرایط امامت و رهبری اسلام باهم اختلاف پیدا کردند. بطوری که هر گروه استدلالاتی برصحت ادعای خود اظهار داشت که در نتیجه به انشعاب، تفرقه وحدانی آنها منجر گردید. همین مشکل سبب شد که شیعیان به فرقه‌های متعددی تقسیم شود.

دسته‌ای معتقد شدند که امامت تنها از راه نص صریح مشخص می‌شود و بنابراین امامت عهدی است که خداوند بر عهده هر شخصی نمی‌گذارد بلکه امانتی است که تنها بوسیله اشخاص معین و مشخص به مقصد می‌رسد، چرا که این امانت و وصایت بوسیله خود رسول گرامی اسلام بطور صریح تعیین گردیده و در نسل علی (ع) از اولاد فاطمه (س) دختر رسول خد (ص) تا ۱۲ فرزند از امامان معصوم باقی می‌ماند و نام آخرین آنها، وصی، امام برحق حضرت مهدی موعود علیه السلام می‌باشد. این گروه را شیعه اثناعشری یا امامیه می‌نامند.

در ارتباط با این موضوع، طایفه دیگری از شیعه معتقدند که امامت با نص و انتصاب نبوده است بلکه با انتخاب و گزینش انجام می‌گیرد. بنابراین ضرورت دارد که امام منحصرًا از میان اولاد علی (ع) از نسل فاطمه دختر پیامبر و از سلسله امام حسن و یا

امام حسین انتخاب شود مشروط بر آنکه امام برگزیده با ظلم و جور مبارزه کرده و برضد سلاطین جابرقیام کند. طرفداران این فرقه را زیدیه می‌نامند که منسوبند به زید بن علی بن الحسین بن علی، علیهم السلام، نخستین امامی که برضد هشام بن عبدالملک اموی قیام کرده است.^۱

این فرقه از شیعه در عصر بنی امیه که عصر ظلمت و تاریکی بشمار می‌رود، بوجود آمده است. عصری که در آن خلفای بنی امیه در محو احکام و آثار اسلام با یکدیگر به مسابقه برخاسته بودند. آن زمان حضرت زید بن علی برای اصلاح امت اسلامی قیام کرد و جماعت مسلمین برای احیای شریعت که امر مقدسی است به او روی آوردند و از نظریات و افکار زید پشتیبانی کردند و به امامت وی معتقد شدند که بعدها در تاریخ فرق و مذاهب به شیعه زیدی معروف شدند.^۲ این فرقه در تاریخ اسلام فعالیت‌های سیاسی زیادی داشته است و چندین امام پشت سرهم به طریق حضرت زید قیام کرده‌اند. جزاینکه این فرقه امامت را همانند شیعه اثنی عشری بطریق وراثت که از پدر به پسر انتقال می‌یابد، نمی‌دانند بلکه امامت را مشروط به فضل و علم و قیام برضد ظلم می‌دانند.^۳

به دلایل ذکر شده در نظر شیعه زیدی، امامت، بعد از شهادت حضرت حسین بطور مساوی میان اولاد امام حسن و حضرت حسین انتقال یافته است و بدین ترتیب امامت در نسل فاطمه دختر پیامبر باقی مانده است. علاوه بر این زیدیه هیچوقت وجود یک امام را در یک عصر ضروری نمی‌دانند، بلکه معتقد هستند که مانعی ندارد که دو امام در یک عصر در دو مکان مجزا رهبری امامت اسلام را به عهده گیرند. همچنانکه این مسئله (وجود دو امام) در قیام ناصر اطروش در طبرستان و در مورد یحیی بن الحسین علوم و الهادی در یمن تحقق پذیرفت آنها هم به علت دوری شهرها و مسافتی که در میان قلمرو حکومتی این دو امام وجود داشته است.

۱- الزینسه برگ ۲۴۵ و مروج الذهب ج ۳ ص ۲۳۰ و البصر فی الدین ص ۳۳

۲- دائرة المعارف الاسلامیه ماده زیدیه

۳- ناگفته نماند که نویسنده محترم عقیده شیعه اثنی عشری را در باب امامت بدرستی بررسی نکرده است و انتخاب آن را براساس وراثت می‌داند. حال آنکه به عکس امامت در نظر شیعه اثنا عشری، همان عهد الهی است (لایزال عهدی الظالمین) که بدستور خود حضرت حق بوسیله رسول اکرم ابلاغ شده است. باید توجه داشت که امام حسن و امام حسین برادر هستند که از نظر شیعه اثنا عشری هر دو امام می‌باشند و هیچگونه وراثتی در کار نیست و از طرفی امام موسی کاظم، پسر کوچکتر حضرت صادق است نه پسر بزرگ و یا پسر متوسط ایشان. برای اطلاع بیشتر به مجلدات عبقات الانوار میرحامد حسین هندی مراجعه شود. "مترجمان"

گویند که ناصر اطروش در باره یحیی بن الحسین، چنین گفته است:

کسی که در منطقه ما بسر می‌برد باید از ماتبعیت نماید!

بعضی از بزرگان می‌گویند که علیرغم بعد مسافت میان قلمرو حکومتی آنها میان (ناصر اطروش و یحیی بن الحسین) و آرای آن دو هماهنگی واضحی آشکار است، ناصر اطروش به فضل و علم و اجتهاد یحیی بن الحسین اعتراف کرده، و از بعضی نظریات وی متأثر شده است. علاوه بر این هر یک از آن دو برای تبلیغ دعوت زیدی فعالیت می‌کرده‌اند.

بهرحال فرقه زیدی، یکی از فرقه‌های شیعه است که طرفدار و دوستدار اهل بیت پیامبر اکرم می‌باشد و معتقد است که خلافت بعد از پیامبر اسلام حق مسلم علی بن ابیطالب بوده است.

باید توجه داشت که این فرقه چندان افراطی نبوده و موضع‌گیری خصمانه‌ای در برابر صحابه نگرفته‌اند. زیدیه با اینکه خلافت را حق مسلم حضرت علی (ع) می‌داند، اما هرگز از صحابه پیامبر، ابوبکر و عمر تبری نمی‌کنند بلکه خلافت خلیفه اول را نیز پذیرفته‌اند.^۴ لذا می‌توان آنها را شیعه معتدل و غیر افراطی به حساب آورد.

در هر صورت شیعه زیدی طایفه‌ای معتبر است اما با فرقه اثنا عشری در مورد چند مسئله اعتقادی اختلاف نظر دارد. از جمله اینکه، زیدیه معتقد است بعد از امام زین العابدین، پسرش زید بن علی امام است در حالی که امامیه عقیده دارند که بعد از حضرت زین العابدین پسر بزرگوارش حضرت محمد باقر (ع) امام می‌باشد و هرگز زید در قیام و خروج خود ادعای امامت و رهبری نکرده است و همواره مردم را تحت عنوان الرضا من آل محمد بطرف حکومت عدل علوی که یک عنوان عمومی است فرا خوانده است و این حقیقتی است که خود ائمه اطهار نیز از قبیل حضرت صادق (ع) و امام رضا (ع) بدان تصریح فرموده‌اند.*

۱- من کان فی ناحیته فلیجب دعوته و من کان فی ناحیتنا فلیجبی دعوتنا" المقالات و الفلاق ص ۷۱ و وسائل شیخ مفید ص ۲ و الملل و النحل شریستانی ج ۱ و فهرست ابن ندیم ص ۲۵۲

۲- الفرق المغترفه ص ۲۰

۳- الملل و النحل شریستانی ج ۱ ص ۲۰۸
* به کتاب تشیع یا اسلام راستین مراجعه شود. "مترجمان"

در روایتی از حضرت صادق (ع) چنین می‌خوانیم که فرمود:

هرگز نگوئید که زید خروج کرده است زیرا او عالمی راستگو بوده که هیچوقت شما را به ریاست خود دعوت نکرده است، بلکه آنچه او ادعا کرده عبارت از دعوت به رضای آل محمد بود و اگر پیروز می‌شد به آنچه وعده داده بود، حتماً عمل می‌کرد. همچنین از پسرش یحیی بن زید نقل شده است که به بعضی از شیعیان امامی، چنین فرمود:

پدرم زید عاقلتر از آنست که حقی را ادعا نماید که از آن او نیست آنچه او مردم را بدان فرا می‌خواند رضای آل محمد بود و پسر عمویش جعفر صادق را در نظر گرفته بود.^{۱*} همچنین زیدیه در مسئله نص بر امامت و تفسیر آن با اثناعشری ها اختلاف دارد. آنان می‌گویند: در مورد امامت هرگز نص نبوده است، بلکه باید آنرا اهل حل و عقد (عقلا و بزرگان جامعه) انتخاب نمایند. با وجود این آنها به امامت علی (ع) معتقد هستند زیرا فاضلتر از علی (ع) را در زمان رسول خدا سراغ ندارند. علاوه بر این آنها معتقدند که از همه اصحاب عالمتر و زاهدتر بوده و همه از او ستوالاتشان را می‌پرسیدند و او همیشه در مسائل اسلامی فتوی می‌داده و هرگز از احدی ستوال نمی‌کرد.^۲

جاحظ دانشمند معروف معتزلی، زهد علی (ع) را چنین توصیف می‌کند:

علی زاهدترین صحابه بوده زیرا او در خشنی لباس و غذا و قانع شدن بد کم و اندک بهادادن به دنیا و ننگ داشتن نفس خود از هوی و هوسها با اصحاب پیامبر شریک بلکه مقدم بوده است و از این جهت است که او را بعد از پیامبر افضل اصحاب و شایسته ترین افراد برای خلافت دانسته اند. چنانچه او را بخاطر زهد، علم و تقوایش از ابوبکر و عمر مقدم دانسته اند!

زیدیه با وجود اینکه به شایستگی علی (ع) برخلاف ادعان دارند اما به خلافت ابوبکر و عمر نیز معتقد هستند و می‌گویند که امامت مغضول جایز است و باز می‌گویند: پیامبر خلیفه بعد از خود را نه با اسم بلکه با بیان اوصاف و شرایط معرفی کرده، علی نیز به عنوان شخص جامع شرایط و الاوصاف معرفی شده نه آنکه او را بطور معین انتخاب کرده باشند. آنها در این عقیده درست نقطه مقابل شیعه اثناعشری قرار گرفته اند که خلافت علی (ع) را به نص و تعیین شخص حضرت محمد (ص) می‌دانند.*

۱- وکان علی ازهدهم لانه شارکهم فی خشونة "الملبس و خشونه": الماکل و الرضا بالیسرو التبلیغ بالحقیق و ظلف النفس عن الفضول و مخالفه الشهوات فعدوه افضل الناس بعد الرسول و احقهم بامرهم كما عدوه افضل من ابی بکر و عمر ولذا قالوا یانه بعد بعد النبی محمد لزهده و علمه و فقهه". سه رساله جاحظ ص ۲۴۲

۲- الملل و النحل شهرستانی ج ۱ ص ۲۱۸

۳- البصیر فی الدین ص ۳۲

* شیعیان اثناعشری معتقدند که پیامبر اکرم (ص) در سرزمین غدیر خم در برابردهها هزار نفر علی ابن ابیطالب (ع) را به جانشینی خود نصب کرد. مرحوم علامه امینی از صدها کتاب معتبر اهل سنت، احادیث مربوط به غدیر را در کتاب پر ارج الغدیر نقل فرموده است. برای آگاهی بیشتر به کتابهای عبقات، و الغدیر، النص و الاجتهاد مراجعه شود. برخی می‌پندارند که در نهج البلاغه به مسئله نص اشاره ای نشده و تنها به مسئله صلاحیت و شایستگی اشاره شده است. این تصور صحیح نیست زیرا اولاً در خطبه ۲ نهج البلاغه چنین می‌خوانیم: —

فان زیدا" کان عالماً صدوقاً" لم ید عکم الی نفسه و انما دعاکم الی الرضا من آل محمد ولو ظفر لوفی بما دعاکم الله .

۱- الشیعه بین الاشاعره و المعتزله ص ۷۷

ان ابی اعقل من ان یدعی سالیس له بحق انما قال ادعواکم الی الرضا من آل محمد و عنی بذلک ابن عمه جعفر"ا

۲- همان مدرک

* اینجا باید پسر برادرش گفته شود مگر اینکه گوینده خود یحیی نباشد بلکه پسر او باشد. "مرجمان"

۳- سه رساله جاحظ ص ۲۴۲

بهرحال هر دو فرقه زیدی و اثنا عشری ، با کمی اختلاف ، به امامت و شایستگی علی اعتراف داشته ، می‌گویند : لازم بود که بعد از رسول خدا ، امت دست از دامان اهل بیت بر نمی‌داشت ، از طرفی پیامبر خدا دو امانت بزرگ قرآن و عترت را در میان امت به ودیعت گذاشت !

همچنین هر دو معتقدند که امامت بعد از رسول خدا حق علی (ع) و بعد از او حق امام حسن و امام حسین و بعد از آنها حق مسلم اولاد فاطمه می‌باشد. در نتیجه امروز کلمه شیعه به فرقه های زیدی اثنا عشری و اسماعلیه اطلاق می‌شود ، فرقه هایی که در پهنای جهان اسلام پراکنده شده اند و در کشورهای ایران ، پاکستان ، هند ، عراق ، یمن ، لبنان ، ترکیه افغانستان ، تانزانیا ، اوگاندا و قسمتی نیز در مغرب زندگی می‌کنند.^۳

هم اساس الدین و عماد البقین المہم بغی الغالی وبہم یلحق التالی واہم خصائص حق الولایہ وفہم الوصیہ والوراثہ "الآن اذ رجع الحق الی اہلہ و نقل الی منقلہ" :

وصیت رسول خدا و همچنین وراثت آن حضرت در میان ماست . ثانیاً در مواد زیادی علی از حق خویش چنان سخن می‌گوید که جز با مسئله تنصیب و مشخص شدن حق خلافت برای او بوسیله پیغمبر اکرم قابل توجیه نیست . در بین موارد سخن علی نیست که چرا مرا با جامعیت شرایط کنار گذاشتند بلکه اینست که حق قطعی و مسلم مرا از من گرفتند و بدیہی است که تنها با نص و تعیین قبلی از طریق رسول اکرم است که می‌توان از حق مسلم و قطعی دم زد . صلاحیت و شایستگی ، حق بالقوه ایجاد می‌کند نه حق بالفعل و در مورد حق بالقوه سخن از ربوده شدن حق مسلم و قطعی صحیح نیست . به نقل از سیری در نہج البلاغہ شہید مطہری ص ۱۴۷

۱- اکمال الدین شیخ صدوق ج ۱ ص ۱۷

۲- رسائل شیخ مفید ص ۲

۳- در این باره به دائره المعارف الاسلامیہ الشیعہ تألیف حسن الامین مادہ شیعه مراجعه شود .

فرقه های شیعه زیدی

فرقه های زیدی ، چندان اختلاف اساسی با همدیگر ندارند زیرا آنها در اصول عقاید ، همچون : اولویت خلافت علی (ع) بعد از رسول خدا ، مبارزه با ظلم به رهبری سادات علوی و نشر عدالت در میان امت مسلمان وحدت عقیده دارند . با اینحال میان فرقه های مختلف زیدی در باره مسائل شرعی و بخصوص در مورد خلافت صحابه اختلاف نظر وجود دارد . چرا که عده ای از زیدیان خلافت ابوبکر را پذیرفته و دسته ای دیگر منکر آن گردیده اند ؛ همچنانکه بعضی از آنها امامت عمر بن الخطاب را بعد از ابوبکر قبول دارند ! همچنین است در مورد خلافت عثمان عده زیادی از آنها منکر خلافت وی گردیده اند . با وجود این اختلاف نظرها ، آنها از طریق طرح اجتهاد آزاد اختلافات را حل کرده اند زیرا زیدیه نیز مانند فرق دیگر به باب اجتهاد معتقد هستند.^۴

علمای تاریخ ادیان فرقه های زیدی را به چند دسته تقسیم کرده اند ، مثلاً "نوبختی در کتاب فرق الشیعہ آنها را به چهار دسته تقسیم می‌کند :

الف - اصحاب ابی الجارود و ابی خالد الکابلی

ب - اصحاب هارون بن سعید العجلی

ج - بسریه اصحاب حسن بن صالح بن حی

د - حسینیہ^۳

اما مورخان دیگر مانند ملتسی در کتاب التنبیہ و الرد علی اهل الالهواء ص ۳۲ و اسفرائینی در کتاب التبیصی فی الدین ص ۳۲ و شهرستانی در ملل و نحل ج ۱ ص ۳۱۲ آنها را به سه فرقه تقسیم کرده اند . تنها در این میان مسعودی است که در کتاب مروج الذهب ج ۳ ص ۲۲۵ آنها را هشت فرقه می‌داند .

۱- جارودیہ

اصحاب ابی الجارود زیاد الاعجمی ملقب به ابی النجم^۴ که یک کوفی تابعی است .

۱- الخطط مقریزی ج ۲ ص ۳۵۱

۲- الامام زید تألیف محمد ابوزہرہ ص ۳۲۱

۳- فرق الشیعہ نوبختی ص ۷۷

۴- فہرست ابن الندیم ص ۲۵۳

این فرقه را سرچوبیه نیز می‌نامند زیرا که ابی‌الجارود شخصی کور بوده و حضرت باقر وی را سرچوب لقب داده است.^۱ ابی‌الجارود یکی از دانشمندان و علمای زیدیه بوده و شیخ طوسی گفته است که او از اصحاب حضرت صادق بوده و از وی روایت نقل کرده است.^۲ نجاشی گفته است که ابوالجارود از اصحاب حضرت صادق بوده و از آن حضرت روایت نقل می‌کرده، اما زمانیکه زید خروج کرد، تغییر عقیده داد، و به زید پیوست.^۳ او از کوفه به خراسان آمد و مردم را به ولایت جعفر بن محمد باقر دعوت می‌کرد.^۴

هنگامی که بازید ملاقات کرد، افکارش با نظریات زید موافق آمد و از اتباع وی گردید. او می‌گوید: علی (ع) افضل اصحاب بعد از رسول خدا (ص) است به خلافت از همه اصحاب پیامبر شایسته تر است و هرکسی با وی به مخالفت پردازد و دیگری را بر وی مقدم بدارد، کافر است.^۵ او به امانت زید معتقد بوده و هنگام خروج وی در کوفه با او همکاری می‌کرد و شعار وی را تبلیغ می‌کرد.^۶ ابوالجارود که همراه زید پا بنی امیه می‌جنگید از کسانی بود که به خروج مهدی عقیده داشت^۷ و بدین ترتیب فرقه جارودیه زیدی پیدا شدند. آنها معتقدند که پیامبر خدا خلافت بلافصل علی ابن ابیطالب را نه با اسم که با وصف و تعریف اوصاف او بیان داشته، منتها این اوصاف تنها در علی ابن ابیطالب جمع بود.^۸ جارودیه علی را از همه صحابه برتر می‌دانند و احدی را هم شأن او به حساب نمی‌آورند. همچنین معتقدند که هرکسی علی را از این مقام بالاتر بداند کافر است و امت اسلامی با ترک بیعت علی (ع) گمراه شده و کفر ورزیدند^۹ و مردم از وظیفه خود در باره جستجوی شخص معرفی شده و جامع شرایط خلافت، کوتاهی کرده و ابوبکر را با سوء تعبیر برگزیدند و در آن انتخاب به خطا رفتند.^{۱۰}

۱- رجال کشی ص ۱۹۹

۲- فهرست شیخ ص ۹۸

۳- رجال نجاشی ص ۱۲۹

۴- دلائل الامامه ص ۱۳۵

۵- الزینیه ص ۲۴۵

۶- مقاتل الطالبین ص ۱۲۹

۷-

۸- مقالات الاسلامین، الاشعری ص ۶۷ و ملل و نحل شهرستانی ج ۱ ص ۲۱۲

۹- المقالات و الفرق ابوالحسن اشعری قمی ص ۱۸

۱۰- ملل و نحل شهرستانی ج ۱ ص ۲۱۳

جارودیه بدنبال افراط در عقیده خود، آنچنان تند روی کردند که مسلمانان را به مناسبت انتخاب ابی بکرو ترک بیعت علی (ع) تکفیر کردند^۱ و آنها را مستحق نفرین دانستند.^۲ جارودیه معتقد است که امامت بعد از علی ابن ابیطالب به دو فرزندش حسن و حسین اختصاص دارد^۳ آنها بجهت شرایطی که این دو بزرگوار حائز آن بودند. این شرایط عبارتست از: علم، تقوی، بصیرت در امور دین و سیاست اجتماعی. و بنابراین فرزندان دیگر علی (ع) فاقد این شرایط می‌باشند.^۴ و باز معتقدند که امامت بعد از شهادت حسین به فرزندان آن حضرت انتقال یافته است و هرکدام از آنها، اگر قیام کند، همانند علی ابن ابیطالب، امام واجب الطاعه است و امامت وی تنها بر اهل بیت خود واجب است نه بر دیگر مردم.^۵

۲- بت‌ریه و صالحیه

اینها اصحاب و یاران حسن بن صالح بن حی همدانی، انقلابی معروف کوفی هستند که به ابی‌عبدالله معروف می‌باشد و از آنجا که مغیره بن سعید به لقب ابتر مشهور بوده بدین جهت پیروان او را بت‌ریه نامیده اند. اشتروت مان در دائره‌المعارف اسلامی در زیدیه چنین می‌گوید: اینها از آن جهت به بت‌ریه معروف شدند که در نماز در میان دو سوره (فاتحه و سوره دیگر) از بلند گفتن بسم الله ابا داشتند و آن را مخفی می‌گفتند. از طرف دیگر بعضی از مخالفان آنها چنین می‌گویند: نسبت بت‌ریه به یاران صالح بن حی از آن جهت است که روزی جماعتی از یاران وی در محضر امام باقر که زید شهید نیز در آن حضور داشت به حضرت باقر چنین عرض کردند: ما خلیفه اول و دوم و علی را دوست داریم و از دشمنان آنها بی‌زاری می‌کنیم؛ در این هنگام زیدیه به آنها روی کرده و گفت: آیا از فاطمه دختر پیامبر بی‌زاری می‌کنید؟ در این صورت شما با کار خود کارما را دم بریده کردید.^۶ از این جهت این فرقه را بت‌ریه نامیدند. این فرقه میانه‌روترین

۱- الفصل فی الاهواء الملل و النحل ج ۴ ص ۹۲

۲- الفرق بین الفرق بغدادی ص ۳۵

۳- رسائل شیخ مفید ص ۳۴

۴- فرق الشیعه نوبختی ص ۷۴

۵- تهذیب التهذیب ج ۲ ص ۲۸۵

۶- رجال کشی ص ۲۵۵

فرقه های زیدیه هستند که خلافت ابی بکر و عمر را پذیرفته اند ولیکن در مورد عثمان توقف و سکوت را انتخاب کرده اند، نه او را سرزنش می‌کند و نه وی را می‌ستایند! شہرستانی سبب سکوت آنها را در مورد عثمان چنین توضیح می‌دهد: وقتی که اخیری را در مورد عثمان روایت شده و او را یکی از اصحاب دهگانه بهشتی می‌شمارند، گمان می‌کنیم که او باید مسلمان باشد و کارش دال بر صحت نموده او را از اصحاب بهشتی بدانیم* ولی هنگامی که کارهای او را در مورد مسلط کردن بنسی امیسه و بنی مروان بر مسلمانان و نیز حیف و میل بیت المال در جهت هوی و هوس و امیال نفسانیش را می‌بینیم، معتقد می‌شویم این کارها با سنت پیامبر و صحابه توافقی ندارد، لذا حکم می‌کنیم که این شخص کافر است و در نتیجه این دو نظریه افراط و تفریط ما راه سوم را انتخاب کرده و در حق وی توقف و سکوت را انتخاب کرده ایم^۲.

حسن بن صالح بن حی، رهبر این فرقه زیدی در سال ۱۰۰ هجری در کوفه متولد شد^۳. وی شخصی عابد و زاهد و دانشمندی مطلع^۴ و معاصر مهدی عباسی بوده است^۵. شیخ طوسی در کتاب رجال خود (ص ۱۱۳) او را از اصحاب حضرت باقر شمرده است و می‌گوید که عیسی بن زید هنگام فراری بودنش در بصره پیش او پنهان بوده است. ابو جعفر منصور، پس از پایان دادن به نهضت ابراهیم بن عبدالله (نفس زکیه) به فکر گرفتن عیسی بن زید افتاد، زیرا عیسی پرچمدار ابراهیم بود. پس از منصور، پسرش مهدی به تعقیب عیسی و ابراهیم پرداخت ولی هرگز موفق نگردید زیرا عیسی همچنان در پیش حسن بن صالح پنهان بوده و حسن دخترش را به نکاح ابراهیم درآورده تا آن که بدرود حیات گفت.

۱- المقالات و الفرق ص ۷

* باید توجه داشت که حدیث "عشره مبشره" ثابت نشده است، در این زمینه به کتاب پر ارجح "الشیعہ من السلف" مراجعه شود. "مترجمان"

۲- الملل و النحل شہرستانی ج ۱ ص ۲۱۶

۳- فہرست ابن الندیم ص ۲۵۳

۴- طبقات ابن سعد ج ۶ ص ۲۶۱

۵- طبقات ابن سعد ج ۶ ص ۲۶۱

حسن بن صالح مردی مہربان و دلسوز فقرا بود. ابن سعد در طبقات خود نقل می‌کند که روزی سائلی پیش وی آمد و اظهار داشت که حاجتمند است، حسن نیز جوراب خود را در آورد به او داد. علاوه بر سخاوت و بزرگواریش، او مردی فقیه و متکلم بود و صاحب چند کتاب می‌باشد که از جمله: کتاب التوحید در امامت اولاد علی (ع) از نسل فاطمه (س) و کتاب الجامع در فقه می‌باشد^۱.

قیام بر ضد ستمگران

حسن همانند دیگر شیعیان زیدی، معتقد به قیام مسلحانه بر ضد ستمگران و ظالمان بود^۲. او دانشمندی بزرگ و مورد اعتماد همگان بود. ابونعیم می‌گوید: در باره علم حدیث با بیش از ۸۰۰ محدث مکاتبه کردم، کسی را فاضلتر از حسن بن صالح نیافتیم^۳. اضافه می‌کند، حسن از نظر ورع و تقوی و فقه و حدیث پائین تر از سفیان ثوری نبود^۴. از این جهت بسیاری از جماعت زیدیه و از جمله: سالم بن ابی خفصه، حکم بن عتیبه، سلمه بن کہیل، و ابوالقداح ثابت الحداد روی به او آوردند، همچنان که دیگر شیعیان نیز پیروی وی را پذیرفتند^۵.

کشی در رجال خود می‌گوید: عمر بن ریاح از اصحاب امام باقر (ع)، ابتدا به امامت حضرت باقر معتقد بود اما بعد از عقیده خود عدول کرد و هم رأی فرقه بت‌ریزه حسن بن صالح گشت و در سلک پیروان او درآمد. حسن بن صالح از امامان شیعه و همعصر امام جعفر صادق (ع) بود و از حضرتش در مورد بعضی مسائل پرسش می‌کرد، همچنین بردوستی خود نسبت به اهل بیت عصمت تأکید می‌کرد.

ابن شهر آشوب می‌گوید: روزی حسن بن صالح بر حضرت صادق وارد شد و از حضرتش در مورد آیه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم سؤال کرد که مراد از آنها (اولوالامر) چه کسانی است؟ حضرت پاسخ داد که منظور علما می‌باشد. وقتی که از اطاق بیرون آمدند، حسن گفت: ما کاری انجام نداده ایم جز اینکه از همین علماء معنی آیه

۱- فہرست ابن الندیم ص ۲۵۳

۲- تہذیب التہذیب ج ۲ ص ۲۸۸

۳- همان مدرک ص ۲۷۸

۴- تہذیب التہذیب ج ۳ ص ۲۸۷

۵- رجال کشی ص ۲۰۵

را پرسید ن ، سپس مردم از حضرت صادق دوباره پرسیدند که منظور از علما کیست ؟ حضرت فرمود که ما امامان اهل بیت هستیم^۱ .

برادران حسن بن صالح

حسن ، دو برادر داشت علی بن صالح و صالح بن صالح ، از فرقه تبریه که هر دو به مذهب زیدیه معتقد بودند . هنگامی که عیسی بن زید پس از شش ماه زندگی مخفیانه وفات یافت دست به انتشار عقاید و آراء فقهی خود زد . حسن بن صالح در مدت اختفای عیسی با او بود و بعد از آن خود نزدیک به ۷ سال در مخفیگاه بسر برد و در سال ۱۶۷ هجری در تیمیدگاه وفات یافت و بنابراین مهدی عباسی هرگز نتوانست به او دست یابد . بعد از وفات حسن ، پیروانش در نشر افکار و عقاید فقهی و کلامی وی تلاش پیگیری کردند .

۳- جریریه

این فرقه را سلیمانیه نیز می نامند . این گروه منسوب هستند به سلیمان بن جریر ربی^۲ و در عقاید و آراء فقهی به فرقه تبریه نزدیکند ولی با فرقه جارودیه در مورد تکفیر صحابه اختلاف نظر دارند . اینها می گویند که امام علی (ع) امام به حق بود و بیعت با ابی بکر و عمر خطا و اشتباهی بود که امت اسلامی مرتکب آن شدند ، اما این اشتباه آنچنان نبود که موجب فسق و کفر آنها گردد ، زیرا آنها بیعت را تاویل کردند و از راه تاویل به خطا افتادند^۳ . جریریه معتقدند که امامت یک امر شورایی است و با قرار داد دو نفر از نیکان مسلمان ، منعقد می شود^۴ . آنها این عقیده خود را چنین توضیح می دهند :

مشورت کردن برای جلوگیری از فساد و فسق که بر امتی اتفاق می افتد امری است ضروری ، در این صورت اگر عده ای از اخیار و فضیای امت یا حتی دو نفر از آنها برای این امر مهم یعنی جلوگیری از عدم انسجام امت و فسق و فساد جامعه اقدام کردند و امر رهبری و امامت را به عهده فردی شایسته گذاشتند ، بر دیگر اعضای جامعه و امت اسلامی لازم است تا از

او اطاعت نمایند . بنابراین فرقه جریریه امامت و رهبری مفضول را جایز می دانند ؛ گرچه عقیده دارند علی (ع) از همه اصحاب به امر امامت و خلافت اولی و شایسته تر بود ، و شخص فاضل در هر حال برتری دارد ؛ ولی از آنجا که امت چنین کاری را امضاء کرده بودند پس مصلحت همه نیز در آن وجود داشت ؛ اما در مورد عثمان خلیفه سوم این فرقه از او تبری کرده و او را تکفیر می کنند^۵ . سلیمان ابن جریر ، علی (ع) را از عثمان برتر می دانست و عثمان را بجهت کارهای خلاف اسلام که در عهد خلافتش انجام داده بود ، تکفیر می کرد^۶ . از این جهت اهل سنت نیز سلیمان بن جریر را تکفیر می کردند ، همچنان که طلحه ، زبیر عایشه و معاویه را تکفیر می کردند . این فرقه همه دشمنان علی (ع) را کافر می دانند و می گویند امام علی (ع) امام عادل و معصومی است که اشتباه نمی کند و هرگز کسی او را به گمراهی و ضلالت گواهی نداده است و همه مسلمانان بر پاکتی او شهادت داده اند و این مسئله از طریق روایات و اخبار صحیح به دست ما رسیده است^۷ .

فرقه سلیمانیه همانند تبریه گروه جارویه را بخاطر تکفیر ابوبکر و عمر و پیروان آنها تخطئه کرده ، تکفیر می کنند^۸ . سلیمان بن جریر رهبر گروه جریریه ، شخصی دانشمند و فقیه بوده و در باره خدا صاحب عقیده خاصی است . او می گفت : خداوند به همه چیز داناست ، او یکتاست و علمش قائم به ذات خود اوست^۹ .

از مجموع این مباحث ، به این نتیجه می رسیم که زیدیه با فرق مختلفی که دارد در اساس و مبادی عمومی شیعه باهم چندان اختلافی نداشتند . تنها در مورد مشروعیت خلافت ابوبکر و عمرو عثمان و گاهی در مورد رجعت و امامت باهم اختلافی جزئی داشتند ، اگر چه همگی در اصول اعتقادی شیعه زیدی باهم مشترکند که در رأس آنها اعتقاد به امامت زیدبن علی قرار دارد .

۱- الفرق بین الفرق ص ۳۲

۲- فرق الشیعه نوبختی ص ۳۵ و المقالات و الفرق ص ۸

۳- اعتقادات فرق المسلمین و المشرکین ص ۵۲

۴- المقالات و الفرق ص ۶۸

۵- التبصر فی الدین ص ۳۳

۶- الحور العین ص ۴۸

۱- مناقب آل ابیطالب ج ۴ ص ۲۴۹

۲- طبقات ابن سعد ج ۶ ص ۲۶۱

۳- فرق الشیعه نوبختی ص ۳۵

۴- همان مدرک

۵- مقالات الاسلامیین ص ۶۸

فرقه های دیگر زیدی

زیدیه بعدها به فرقه های کوچک دیگری نیز منشعب شدند که اهم آنها به قرار زیر است :

الف - یعقوبیه : اصحاب یعقوب بن علی کوفی که منکر رجعت بوده و از ابوبکر و عمر بیزاری نمی‌کند !

ب - عجلیه : اصحاب هارون بن سعد عجلی که معتقدند هرکسی که مردم را به حق آل محمد (ص) دعوت کند ، واجب الاطاعه و امام می‌باشد . حضرت علی (ع) در زمان خود نخستین کسی بوده که باین امر قیام کرد و بعد از او پسرش امام حسین (ع) تا اینکه به قتل رسید و بعد از او زید بن علی شهید^۲ .

ج - حسینیه : شبه ای از چارودیه می‌باشند که معتقدند امام حسن بن قاسم نمرده و زنده است و روزی خواهد آمد که زمین را از عدل و داد پرکند ، او همان مهدی منتظر است^۳ .

د - نعیمیه : اصحاب نعیم بن مان هستند که معتقدند امامت تنها شایسته علی (ع) بوده و او فاضلتر و شایسته تر از همه اصحاب بود لیکن امت در انتخاب ابوبکر و عمر آنچنان خطایی مرتکب نگشتند که نابخشودنی باشد بلکه خطایی بود قابل گذشت و لغزشی بود ، جبران پذیر و آن عبارت از ترک افضل بود ، این فرقه از عثمان و دشمنان علی (ع) دوری جسته و آنها را کافر می‌دانستند^۴ .

هـ - صباحیه : اصحاب صباح المزنی می‌باشند که از ابوبکر و عمر بیزاری می‌جویند و قائل به رجعت می‌باشند و معتقدند که علی (ع) افضل مردم بود . این گروه هنگام خروج زید بن علی در کوفه همراه او قیام کردند و به امامت وی معتقد بودند^۵ .

۱- المقالات و الفرق ص ۷۱

۲- فرق الشیعه نوبختی ص ۷۸

۳- الحور العین ص ۱۵۶

۴- مقالات الاسلامیین ص ۶۹

۵- المقالات و الفرق ص ۷۱

و - قاسمیه : اصحاب قاسم بن ابراهیم صاحب سعدیه می‌باشند . این فرقه را هادویه نیز می‌گویند !

وباین ترتیب می‌بینیم که ، از آنجا که باب اجتهاد در فقه زیدی باز بوده ، هر دانشمندی طبق درک و اجتهاد خود امامت و عقاید اسلامی را نوعی تفسیر کرده است و همین امر سبب گردیده تا هر فرقه ای سراز فرقه ای دیگر درآورد .

فصل نهم

اصول آرا و معتقدات شیعه زیدی

می‌دانیم که شیعه زیدی، یکی از مذاهب مهم اسلامی است که دارای آرائی ویژه کلامی اعتقادی و فقهی می‌باشد که این فرقه را از دیگر فرق اسلامی جدا می‌سازد. زیدیها با اینکه در بسیاری از اصول با شیعه اثناعشری هم عقیده هستند اما در بعضی از مسائل اصلی و فرعی نیز با آنها اختلاف دارند. اینک اصول عقاید فرقه زیدیه:

۱- امامت

با اینکه زیدیها با شیعیان اثناعشری، در مسئله امامت مشترک هستند با وجود این در چگونگی آن باهم اختلافاتی دارند. امامت، در نظر شیعیان زیدی از اهم فرایض اسلامی بشمار می‌آید و هرگز جایز نیست که این فریضه اسلامی در هیچ زمانی مختل گردد، زیرا هیچ قوم و طایفه‌ای نیست که از این اصل بی‌نیاز باشد! لذا در نظر زیدیان، کسی که می‌خواهد امام مسلمین باشد باید دارای شرایطی باشد و آن از دو راه تحقق مییابد.

الف - تعیین: یعنی امام مسلمین باید منحصرأ یکی از اهل بیت بوده باشد.

ب - پس از تحقق شرط اول، لازم است که فرد جامع شرایطی از میان اهل بیت انتخاب گردد، خواه از اولاد امام حسن یا از فرزندان امام حسین باشد. به عقیده زیدیان اگر این فریضه از فرایض اسلامی، لاینحل بماند همه احکام و واجبات و فرایض الهی بهدر رفته است.^۱

-۱

۲- الزینه برگ ۲۴۴

این عقیده وجه تمایز زیدیه نسبت به دیگر فرق اسلامی می‌باشد. و مؤسس این فرقه حضرت زید بن علی (ع) باین اصل معتقد است.

زیدیه به امامت حضرت علی بن ابیطالب معتقد است و در این عقیده با شیعه اثناعشریه مشترک است جز اینکه می‌گویند: امامت علی (ع) از راه یقین و نص پیامبر نبوده بلکه از این جهت است که هنگامی که علی (ع) ادعای امامت فرموده همه شرایط و ویژگیهایش در آن حضرت موجود بود.^۲ و اینها دلیل برتری علی (ع) بوده است. پس امامت آن حضرت یک فریضه حتمی بوده، آن هم به اقتضای شرایط و اوصافی که در آن حضرت موجود بوده نه اینکه وی را پیامبر باسم تعیین کرده باشد.^۳

اقسام نص

تعیین نص که معنی بر چیزی دلالت کردن است، سه گونه می‌باشد:

الف - نص باسم، مانند نص باسم محمد (ص) در آیه محمد رسول الله
ب - نص با اشاره، مانند نص و اشاره‌ای که در حدیث غدیر آمده است که
من كنت مولاه فهذا علی مولاه

ج - نص با صفت، همانند نصی که به صفت در مورد علی (ع) موجود است.
و اولو الارحام بعضهم اولی ببعض، پس علی (ع) از عترت اهل بیت و امامت منحصرأ در اهل بیت بوده و به اجماع آنها تحقق می‌یابد، در نتیجه علی (ع) از دیگر صحابه برتری داشته و این برتری است که او را به مقام امامت شایسته کرده است.

ناگفته نماند که در حدیث غدیر اسم علی (ع) بصراحت ذکر شده است نه به اشاره و این اشتباهی است که فرقه زیدیه بدان مرتکب شده است. الغدیر تالیف علامه امینی مراجعه شود. "مترجمان"

۱- همان مدارک

۲- ثلاث رسائل جاحظ ص ۲۴۲

۳- الشمس النیره و تنویر البصیره برگ ۸۸

از این جهت زیدیه جنگ با علی (ع) را بسختی محکوم می‌کنند و معتقدند که علی (ع) در راه حق بوده و طلحه و زبیر و معاویه که با آن حضرت می‌جنگیدند ، همگی باطل بوده و مرتکب خطا شده‌اند و هر کسی با علی (ع) بجنگد بر دیگر مردم واجب است که با او بجنگ برخیزند!

حمیری نقل می‌کند که از حضرت زید پرسیدند که آیا علی (ع) امام بود؟ در پاسخ گفت پیامبر نبی مرسل بوده و احدی از مردم مانند وی نبوده و هنگامی که او زندگی را بدرود گفت علی (ع) تنها کسی بوده است که به امامت مسلمین شایستگی داشت و امام و رهبر مسلمانان در کارهای حلال و حرام بود! زیدیه معتقدند که امامت فرع رسالت و نبوت است همچنانکه موضع نبوت بایستی مخصوص و شناخته شده مردم باشد ، بهمین جهت امامت نیز باید موضع ویژگی مخصوص داشته باشد تا حجت خدا بر مردم تمام شود . بدنبال این ، تحلیل آنها برای انحضار امامت در خاندان رسالت ، چنین است : از آنجا که خاندان رسالت نزدیکترین افراد به پیامبر می‌باشند و دارای ویژگیهای شرافت و عدالت و فضیلت هستند لذا شایسته هستند که مقام والای امامت را حایز باشند^۱.

از آنجا که زیدیه امامت را تنها از آن اولاد امام حسن و امام حسین می‌دانند لذا صحت نماز جمعه و عیدین را در پشت سر غیر اولاد علی از نسل فاطمه ، نادرست می‌دانند^۲؛ بنابراین شیعه زیدی با شیعه اثناعشری در این عقیده مشترکند که امامت را منحصر^۳ از آن بنی هاشم از نسل و ذریه فاطمه می‌دانند جز اینکه شیعه زیدی آنرا در نسل امام حسن و امام حسین هردو می‌دانند شیعه اثناعشری آنرا تنها در حق اولاد امام حسین (ع) منحصر ساخته‌اند .

لذا زیدیه نص و تعیین را در انتخاب امامت ، انکار می‌کنند و از همین طریق با فرقه معتزله هم قول هستند که امامت را انتخابی می‌دانند درحالی که شیعیان اثناعشری امامت بعد از سیدالشهداء^۴ را حق امام سجاد می‌دانند که با علم ، فضل و تقوی معروف بوده است . و معتقدند که با وجود شخص افضل و اعلم انسان دیگری پائین تر از مقام علمی او بنا به دلایل عقلی ، منصوب به امامت نمی‌شود^۵.

- ۱- فرق الشیعه نوختی ص ۳۵
- ۲- الحور العین ص ۱۷۸
- ۳- عمده الاکیاس برگ ۵۱۴
- ۴- الفرق المفسرقة ص ۳۰
- ۵- ارشاد شیخ مفید ص ۲۵۴

به عقیده زیدیه امامت بعد از امام حسن و امام حسین علیهماالسلام به زیدبن علی (ع) انتقال یافته است آنهم بجهت فضل و کمالاتی که در این بزرگوار جمع بوده است آنچنان که وی را شهره آفاق کرده و زبانزد خاص و عام زمان خود ساخته بود . علاوه بر زهد و تقوی که دو صفت بارز حضرت زید بوده از علم و تلاوت قرآن حظ وافری داشته است . آنچنان که او را حلیف القرآن لقب داده‌اند^۱ . زیدیه حتی قدمی بالاتر گذاشته ، برای امامت زید از پیامبر اکرم ، روایتی نقل می‌کنند که حضرتش فرموده :

ای حسین از نسل تو مردی ظهور می‌کند که او را زید می‌نامند ، او و اصحابش در روز قیامت با چهره های گشاده و روشن روی شانه های مردم راه می‌روند!

بعضی از مورخان چنین گزارش می‌دهند که زید در عقاید خود از رهبر معتزله واصل بن عطا الهام گرفته و متأثر شده است ، آنجا که واصل در مورد جنگ‌هایی که امیرالمؤمنین علی (ع) باطلحه و زبیر و معاویه داشت و حتماً یکی از دو گروه در خطا بوده‌اند^۲ و در حقانیت علی (ع) تردید داشته است ولیکن این مسئله شاید چندان صحت نداشته باشد زیرا زید و واصل هردو باهم معاصر بوده‌اند و آرای فقهی و کلامی خود را بطور متبادل تفاهم می‌کردند و در بسیاری از مسائل باهم اتفاق نظر داشتند . البته این بدان معنی نیست که زید تمام عیار دنبال رو واصل بوده است زیرا برادرش حضرت باقر (ع) او را از اخذ عقاید کسانی که در باره امیرالمؤمنین انتقاد می‌کردند برحذر داشته بود ، علاوه بر این خود زید ، علی (ع) را امام حق می‌دانست و او را در کارهای خود محق می‌شناخت ولیکن از شیخین (ابوبکر عمر) تبری نمی‌جست و عقیده اش چنان بود که می‌شود با وجود شخص فاضل به شخص پائین تر از او بیعت کرد (جواز امامت مفضول بر فاضل^۳) از این جهت از آنجا که زید از صحابه و شیخین تبری نمی‌کرد اهل سنت مذهب زید را پنجمین مذهب اسلامی دانسته‌اند^۴.

۱- خطط مقریزی ج ۳ ص ۴۲۷

۲- یا حسین یخرج من صلبک رجل یقال له زید یتخطی هو و اصحابه رقاب الناس یوم القمه

غرام حجلین . ملل و نحل شهرستانی ج ۱ ص ۲۰۸

۳- عمده الاکیاس برگ ۶۶۵

۴- ملل و نحل شهرستانی ج ۱ ص ۲۰۸

۵- العبراین خلدون ج ۲ ص ۱۷۲

اندیشه های زید

زید، معتقد بود که امت اسلامی بخاطر مصالح بزرگ اسلامی و خاموش کردن آتش فتنه در میان مسلمین و به دست آوردن رضایت مردم، ابوبکر را به خلافت اسلامی انتخاب کردند، گرچه او از علی (ع) پایین تر بود و علی (ع) افضل صحابه و اعلم اصحاب بوده است.^۱ او معتقد است که امامت مفضول با وجود شخص فاضل و افضل جایز است و می شود در احکام و قضایای اجتماعی به وی مراجعه کرد.^۲

در مسئله امامت، او خروج و قیام کردن را شرط اساسی می دانست و بر همین اساس با برادرش حضرت باقر مناظره داشته است. امام باقر می گوید: اگر شرط امامت خروج و قیام باشد، در آن صورت پدرشان حضرت سجاد امام نخواهد بود، زیرا که او نه قیامی کرده است و نه به آن ابراز تمایل کرده است.^۳ لذا در عقیده زیدیه هر سید فاطمی که عالم و شجاع و زاهد باشد و بر علیه حکومت ستمگر قیام نماید، امام مفترض الطاعه می باشد که اطاعتش بر هر مسلمان واجب است.^۴ بیعت با زمامدار مسلمین شرطش قیام با شمشیر و جهاد علیه دشمن اسلام است.^۵ در این رابطه وقتی که از حضرت زید بن علی از اصالت این شرط (قیام با شمشیر) در مذهب زیدیه پرسیدند، پاسخ داد: در مذهب ما امام آن کسی نیست که در خانه اش ساکت بنشیند و از جهاد با دشمن امتناع ورزد بلکه کسی است که به وظیفه خود عمل کرده و در راه خدا جهاد نماید و از حقوق مردم محروم و حریم احکام اسلام دفاع نماید.^۶ باز از حضرتش نقل شده است که: بر ما اهل بیت واجب است که اگر یکی از فرزندان فاطمه قیام کنند و مردم را به عمل به کتاب و سنت دعوت کند و در راه خدا جهاد و به شهادت برسد، دنیا را او را گرفته و مردم را به راه خدا دعوت کند و این وظیفه

۱- الملل و النحل شهرستانی ج ۱ ص ۲۵۸

۲- شهرستانی ص ۲۵۸

۳- مقدمه ابن خلدون ص ۳۵۰

۴- ملل و نحل شهرستانی ج ۲ ص ۲۵۷ و شرح ابن ابی الحدید ج ۳ ص ۱۸۹

۵- اوائل المقالات مفید ص ۸

۶- اصول کافی ج ۱ ص ۳۵۷

باید تا روز قیامت ادامه یابد!^{*}

به عقیده فرقه زیدیه شمشیر کشیدن و امر به معروف و نهی از منکر نمودن واجب است و تاکید می کنند که اگر توانستیم حکومت ستمگران را با شمشیر ساقط کنیم و حکومت عدل و حق را اقامه نمایم که به هدف خود نائل شده ایم و اگر نتوانستیم، در آن صورت وظیفه خود را در برابر خداوند ادا کرده ایم^۱ زیدیه عقیده دارد که اگر نیروهای پشتیبان اسلام به تعداد نفرات اصحاب بدر (۳۱۳ نفر) برسد، بر امام مسلمین واجب است که قیام کند و برضد سلطان ستمگر طغیان کند.^۲ و بر این عقیده خود به آیه زیر استدلال می کنند:

فقاتلو اللّٰتی تبغی حتی تفتی الی امرالله . با فرقه و گروه ستمگر بجنگید تا اینکه به امر خدا (عدل اجتماعی) برگردند .

زیدیه معتقدند که اگر در یک زمان دو امام در دو منطقه جداگانه حایز شرایط امامت باشد بر مسلمانان واجب است که از آنها اطاعت نمایند و هر که تخلف ورزد، کافر است.^۳ از این جهت مورخ معروف بیهقی نقل می کند که زید می گفت: مرا در جنگ با فاسقان یاری دهید و هر کسی با من در راه خدا و ابطال باطل بجنگد، در روز قیامت دست او را گرفته و با خود به بهشت خواهیم برد.^۴

بنابها عقیده زیدیه، لازم است که شخص امام علاوه بر ویژگیهای، زیبایی، تناسب اندام و بی عیب بدون، شرایط و اوصاف زیر را نیز دارا باشد:

الف - از فرزندان حضرت زهرا باشد .

ب - شجاع و بی باک باشد .

ج - عالم به ضرورت قیام و شرایط زمان باشد .

د - عابد و زاهد عامل به کتاب و سنت باشد .

ه - سخی و گشاده دست باشد .

و - در نهایت امر به معروف و نهی از منکر کند .

اینها شرایط و اوصافی است که در عقیده زیدیه، باید امام دارا بوده باشد .

۱- عمده الاکیاس برگ ۵۱۲

۲- مقالات الاسلامین ص ۴۵۱

* حق علينا اهل البيت اذا قام الرجل منا يد عوالي كتاب الله و سنه رسول و جاهد على ذلك فاستشهد و مضى ، ان يقوم آخر تلوه و يد عوالي مادعی الله حجه الله عزو جل على اهل كل زمان ، الی ان تنفضی الدنيا . به کتاب تشییع یا اسلام راستین مراجعه شود .

۳- فرق الشعیه نوبختی ص ۳۵

۴- ملل و نحل شهرستانی ج ۱ ص ۲۵۷

۵- عینونى على قتال الفاسقين و اعینونى على جهاد من امرتکم بقتاله فالله من یقاتل معی احداً فانی اخذ بیده یوم القیمة حتی ادخلته الجنة . تنبیه الغافلین برگ ۵۴۹

۲- عقیده زیدیه در باره خدا

عقیده شیعه زیدی در باره خدا، توحید، عدل و صفات ذات، تقریباً با عقیده اثناعشریها و معتزله که مجموعاً "اصحاب عدل و توحید نامیده می‌شوند، نزدیک است^۱ همه‌امت اسلامی اجماع دارند که خداوند واحد است، اما زیدیه این وحدت حضرت حق را چنین تفسیر می‌کنند که: مراد از وحدت، نه وحدت عددی است بلکه منظور وحدت ذات مطلق است، زیرا وجود آن جهت که وجود است، بیش از یکی نمی‌تواند باشد که در ذات احدیت تحقق یافته واحدی را یارای شرکت با آن هستی مطلق نیست^۲. آنها بر این توحید ذاتی و صفاتی چنین استدلال می‌کنند که جمله: الحمد لله رب العالمین در سوره فاتحه اشاره به توحید ربوبی دارد که تنها، از آن خداوند یکتاست و لازمه توحید در عبادت که بجز او موجودی شایسته ستایش نیست، معرفت و شناخت احدیت حضرت حق است^۳.

پس دعوت به عبادت ذات خدا و نفی شرک از او (بطور مطلق از ذات اقدسش) را توحید ارادی طلبی می‌نامند.

زیدیه می‌گوید: خداوند خود در قرآن کریم، سوره اخلاص به این توحید ذات اشاره فرموده است: قل هو الله احد، الله الصمد، لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفو^۴ احد آنها عقیده دارند که خداوند شنوا و بینا است، یکی است و چیزی شبیه او نیست، نه جسم است و نه حد و مرز دارد و براو جایز نیست از جایی به جایی نقل مکان کرده و از حالی به حالی دیگر تحول یابد^۵.

در این عقیده اثناعشریها، معتزله، مرجئه و خوارج نیز توافق دارند. زیدیه معتقد است که نخستین عبادت شناخت الله است که خدای رازق و رحیم است، او نه شبیه دارد و نه ضدی و اساساً "توحید او، نفی هرگونه شرک و تشبیه او به مخلوقات است^۵.

۱- ملل و نحل شهرستانی ج ۱ ص ۵۴
 ۲- الاساس فی علم الکلام برگ ۵۳۹
 ۳- مصباح العلوم ص ۵۹
 ۴- المتزله بین المنزلتین ص ۱۷۷
 ۵- البساط ص ۲

(تمام التوحید نفی الصفات عنه و تشبهه بخلقه)

زیدیه می‌گوید: توحید یک معنی اصطلاحی دارد که در علم خدا شناسی به توحید ذات، صفات، توحید افعال، تعبیر می‌شود^۱.

زیدیه در تفسیر جمله حضرت علی (ع) در باره توحید که فرموده است: "التوحید معناه ان لا تتوهمه و العدل ان لا تتهمه" چنین تفسیر می‌کنند. توحید عبارتست از اینکه انسان در باره او تصویری نکند، زیرا هرچه در باره او تصور شود، مخلوق و محصول ذهن خود انسان است^۲. آنها می‌گویند: خداوند واحد است، وحدت ذاتی بی‌کی که نه شریکی دارد و نه مثلی؛ واحد است به وحدت فعلی، احدی شریک او نیست و محال است که دو وجود قدیم ازلی و ابدی، وجود داشته باشد؛ و این همان عقیده‌ای است که معتزله هم بر آن توافق دارند. پس خداوند نه جسم است نه عرض؛ نه جوهر است و نه عنصر و نه جزء، بلکه خالق همه موجودات است و احدی شبیه او نیست^۳.

تقسیم عبادت

در عقیده زیدیه عبادت بر سه قسم است:

الف - معرفه الله (خداشناسی)

ب - شناخت آنچه خدا را راضی می‌سازد و آنچه او را به غضب وا می‌دارد.

ج - پیروی از رضایت خدا و اجتناب از غضب وی، و این کمال عبادت است.

۳- عدل

یکی از اصول اساسی مذهب زیدیه که با معتزله و شیعه اثناعشری در آن هم رأی، می‌باشند، عدل است.

در عقیده زیدیه اصولاً "اسلام، به دو قسم تقسیم شده است:

الف - معرفت (شناخت) ب - طاعت (فرمانبری) معرفت و شناخت خدا اصل و طاعت و فرمانبری از او، فرع به حساب می‌آید. کسی که در باره معرفت و توحید بحث کند اصولی و کسی که در باره طاعت و شریعت و احکام گفتگو کند فروعی خوانده می‌شود، لذا زیدیه معتقد است که خداوند عادل است و احدی را ظلم نکرده و کارهای عبث و بیهوده از

۱- الارشاد الهادی برگ ۳۸
 ۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۵ ص ۸۸۵
 ۳- مروج الذهب ج ۳ ص ۳۳۴